

بها : ۱۵ ریال

Pd

# گفتگوئی با چریکهای 福德ائی خلق ایران

درباره مسائل انقلاب ایران

ضمیمه مردم، زرگان مرکزی حزب توده ایران

از انتشارات حزب توده ایران

خرداد ۱۳۵۸

صریح ومسئول میان گردانهای مختلف جنبش. با جنجال و هیاهو دشنام و اتهام کاری از پیش نمی‌رود. لااقل به این دلیل که نججال و ندشم و ندانهای سیاست نیست، درحالیکه ما برای پیروزی بر دشمن، یعنی امپریالیسم، به عالیترین و دقیق‌ترین سیاست‌ها نیاز داریم.

روش اخیر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و گروههای غیرمسئولی که خود را باین سازمان می‌چسبانند، بدیغیر منتظره و غیرمعقول است که بیشتر به حادثه‌سازی عمده شاهد شوند.

آیا واقعاً ۲۱ اردیبهشت - سالگرد شهادت خسرووز به - مناسب ترین روز تاختن به حزب توده ایران بود؛ بالاتر از آن، آیا اعلامیه‌هائی که به این مناسبت از طرف چریک‌ها منتشر شد، مناسب ترین محل برای بحث پیرامون اوضاع کشور ومشی حزب توده ایران بود؟ دشناهایی که در این اعلامیه‌ها به حزب توده ایران نثار شده، بدون تردید عرق‌شرم برپیشانی هر چریک‌صادقی می‌نشاند. اما چنان‌که گفتیم، اصل مسئله این نیست. اصل مسئله اینست که احتفال کسانی خواسته‌اند درست از سالگرد شهادت روزبه، که خاطره‌اش برای هر توده‌ای بینهایت عزیز است، برای پاشیدن تخم نفاق سواعستاده کنند و تشنج مصنوی و اختلاف ساختگی تازه‌ای بوجود آورند تا راه برای بحث منطقی بسته شود. ظاهر اکسانی وجود دارند که برخلاف عناصر صدیق و ساده، میدانند چه عیکنند و میدانند که لحظه‌کنونی تا چه حد حساس و تبادل نظر مسئول و معقول میان سازمانهای انقلابی تا چه حد ضرر و جلوگیری از آن برای چه کسانی سودمند است. مادر گذشته نظایر این حادثه‌سازی‌های مصنوی و دو بهم‌زنی‌های عمدی را در لحظات حساس دیده‌ایم و موظفیم گوش‌بنانک باشیم. لذا نخستین توصیه ما اینست که به حادثه‌سازان میدان ندهیم. احساس مسئولیت کنیم. ماحرف برای گفتن و گوشن برای شنیدن داریم. کسانی که صادقند، چه بهتر که در محیط سالم ومسئول بگویند و بشنوند.

#### خس و خاشاک

مهمنترین مسئله‌ایکه امروز درستور روز است، عبارتست از ارزیابی درست لحظه، تعیین درست دوستان و دشمنان انقلاب و تابع قوای طبقاتی و متناسب با آن تعیین مشی درست انقلابی دربرابر باشد انقلاب.

حزب توده ایران، با بهره‌گیری از ثوری لبی انقلاب و دستاوردهای مارکسیسم-لئینیسم در این عرصه، با استفاده از تجربه به پیش از هفتاد سال نبرد سویاال دموکراسی انقلابی و کمونیست‌های ایران، از زمان جنبش مشروطه تا به امروز، و با استفاده از تجربه‌های جنبش‌جهانی کمونیستی و کارگری، مشی اتحاد باسایر نیروهای ضد امیریا لیست و دموکرات ایران را، که زیر پرچم اسلام و زیر رهبری امام خمینی گردآمده‌اند، پیش‌گرفته و این مشی را پیگیرانه تعقیب می‌کند. هر کس آزاد است که این مشی را بهیندیرد و یا نپذیرد. اما همچیغ انقلابی، و بطريق او لی هیچ مدعی هواداری از مارکسیسم - لئینیسم، حق ندارد این مسئله را سرسی بگیرد و با اشاره‌جندشان و اتهام، یقینه خود را از برخورد مسئول وجدی به این مسئله برهاند، چراکه سر نوش

## گفتگوئی با چریکهای فدائی خلق ایران درباره مسائل انقلاب ایران

لحظه حاضر بسیار بفرنج و وزاری نیروهای انقلابی در آن بینها بتدشوار است. این وضع، تماس دائم، صحبت بی‌پرده و تبادل نظر صادقانه میان همه گردانهای انقلابی ایران را ضرور می‌سازد. و در آنچه که مریوط به رابطه حزب‌ما، و چریک‌های فدائی خلق است، این ضرورت بمراتب پیشتر می‌شود، چراکه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران خود را هوادار مارکسیسم-لئینیسم میداند و بخش بزرگی از اعضاء خود را در ادعای خود صادقند. بنابراین تبادل نظر میان حزب‌ما و چریک‌های فدائی خلق باید امری طبیعی و عادی باشد. ولی متساقنه - نه به گناه‌ما. این تبادل نظر طبیعی و ضرور، در ملاقا تهای دوستانه و چشم در چشم، تا کنون در سطح بالا دست نداده است، زیرا دوستان ما از رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق از تماس با حزب توده ایران می‌گیرینند، در عین حال که با سیاری سازمانها و محافل بورژوازی تماس نزدیک دارند، در مردمان ترجیح میدهند که حرف خود را در رغبیت ما و یک‌جانبه بگویند و بتویستند، و حرف مارا نشونند.

متساقنه این گفت بی‌شندو خیرا لحن بسیار تندی بخود گرفته و برخی عناصر، که خود را به چریک‌های فدائی خلق می‌بندند و جنگی از زشت ترین دشمنها و اتهامات را نثار حزب توده ایران کرده‌اند. ماهنوز نمیدانیم که دوستان چریک‌ما تا چه حد مسئولیت اینکونه نوشته‌های نشت و بی‌مسئولیت را بعده هیکیرنند. ولی اصل مسئله این نیست. اصل مسئله اینست که این طرز برخورد به اساسی ترین و پرمسؤلیت ترین مسائل جنبش انقلابی ایران، در چنین لحظه‌حسام و سر نوش سازی، خط‌نمای است.

اگرما امروز مجبور شده‌ایم قلم بdest بکریم و بامبارزین فدائی سخن بکوئیم، علت آن احساس مسئولیت در بر این جنبش انقلابی ایران است. ماعتقدیم که هم‌اکنون در عرصه میهن‌ما، یکی از بفرنج ترین و دشوار ترین نبردهای انقلابی در جریان است. امپریالیسم زخم خورده، با تمام دستکاه شیطانی و جهنمنی خود، توطئه‌ی چیند و در سقوف انقلاب به نفاق افکنی وایجاد عدم ثبات مشغول است. در این شرایط نیروهای انقلابی ایران حق ندارند اشتباه کنند. آنها موقوفه‌ند و مدقیق ترین نقشه‌ها را تنظیم نمایند و قوای خود را بهترین طرزی در بر این دشمن آرایش دهند. واین کار معکن نیست، مکن با ایجاد شرایط مساعد و محیط دوستانه برای تبادل نظر

## گفت و کو با چریک‌های فدالی خلق

جنش خدا پریا می‌باشد و دموکراتیک ایران و در عرصه‌ای وسیع تر و زمانی درازتر، سرنوشت جنپی کمونیستی ایران مطرح است. با این چیزها نمیتوان شوخی کرد. متأسفانه بخشی از دستان، از سازمان چریک‌های فدائی خلق مسئله‌ای ارادی نمی‌گیرد، و یا بهتر بگوییم، میترسند جدی و گیرند ولذا ترجیح میدهند که با جند جمله‌ای پردازی سرسی و مبالغی دشمن و اتهام خودرا از درگیری با مسئله‌ای اساسی خلاص کنند.

در اعلامیه‌ایکه بمناسبت شهادت خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، بنام سازمان چریک‌های فدائی خلق منتشر شده، این ادعای مسخره‌گردهای ماؤئیستی تکرار شده است که گویا حزب توده ایران معمولاً تاکتیک داستر از این ندارد، چشم بهت و فرست طلبانه بدنبال دیگران میدود. اعلامیه نویسان برای اثبات درستی این نظر ادعامی کنند که گویا اصولاً «تسليمه طلبی در مقابل جریان مسلط، ویژگی اصلی دارودسته کمیته مرکزی در طول تمام دوران حیاتش بوده است»<sup>۱</sup>

آیا این برداشت جدی است؟ سلاماً نه اولاً حزب توده ایران، در هدت سی و هفت سال مبارزه قهرمانانه خود، با تمام جریانهای مسلط و ناسالم سیاسی رژیم و از پاکی ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی دفاع کرده است. روزیکه حزب توده ایران تشکیل شد، فاشیسم و «آلمان پرستی» جریان مسلط در ایران بود و اکثر جوانان مدارس و محیط‌های خرد بورژوازی و بورژوازی دنبال آن میدویدند.

حزب مایلک تنہ علیه آن رزمید. پس از آن «امریکاپرستی» مدرود شد. روشنگران خرد بورژوا و مخالفین بورژوازی و وابستگان آنهمانندیها بدنبال امریکا دیدند، ولی حزب توده ایران یک تنہ در برابر آن ایستاد. پس از «امریکاپرستی» نوبت «ماشویرستی» و انواع جریانهای انحرافی بورژوازی رسید و بسیاری از روشنگران ماشویرست شدند، و یا از ترکیب نظریات ماؤ و مادکوزه و والت رستو و امثال آنها، لباس چل تکه برای خود دوختند و «مستقل» شدند و از آن پس برخی دیگر بدنبال رژی دبره و «انقلاب در انقلابش» دویدند و چه بسا در این راه جان باختند و... حزب توده ایران در همه این مراحل یک تندر برابر جریان مسلط، ایستاد. به حزب توده ایران اتهام تسليمه طلبی در برابر جریان مسلط نمی‌چسبد.

ثانیاً- که مهم تر است- هیچ انقلابی مسئولی نباید بخود حق بدهد که با چنین اتهامات پوچ و کیه تو زانهای مسئله اساسی، یعنی مشی انقلابی را برای خود حل شده تلقی کند. باید به مسائل جدی برخورد جدی داشت. در اعلامیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، برای اثبات این ادعا

۱- اعلامیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، ۱۳۵۸-۲-۲۱، تحت

عنوان «گرامی باد خاطره رفیق شهید خسرو روزبه»

که سیاست حزب توده ایران فرصت‌طلبانه و دنباله‌روانه است، پس از مبالغی ناسزا، گفته می‌شود، «پس از ۲۸ مرداد در مدتی کوتاه تمام تشکیلات حزب همچون حبابی از صحنه مبارزات سیاسی ناپدید گشت و اذآن چیزی جز محفوظی از روشنگران از میدان گریخته باقی نماند.<sup>۲</sup>»

در دیگر نوشته‌های چریک‌ها، رهبری حزب توده ایران «ایور تو نیستهای کهنه کار و پیروپاتالهای از کار افتاده قدیمه»، کسانیکه از صحنۀ نبرد «به خارج گریخته‌اند»، «فسیلهای مهاجر حزب توده که ادعا میکنند حزب طبقه کارگر استند» معزوفی می‌شود و تاریخ حزب ما، به استاد واقعی نظری آنکه، دکتر بزرگی در آستانه اعدام تسلیم شد و عباس شهریاری پلیس ساواک در سازمان حزب رسوخ کرد و غیره، یکدست سیاست ترسیم می‌گردد، و از این ناسزاها این فرضیه بیرون کشیده می‌شود که، هشی حزب توده ایران نادرست است.

بنظر ما این طرز برخورد نه فقط نشست و بسیار زشت، بلکه بخصوص برای یک سازمان انقلابی خطرناک است. چگونه میتوان چشم بر واقعیات بست و به استاد اینکه شنیده‌ام حسن پیشتر از حسین است، نظر حسین را چشم بسته به نظر حسن ترجیح داد؟

نشست است، بسیار هم زشت که سازمان مبارزی، که میخواهد مارکسیسم-لینیسم را راهنمای خود قرار دهد، مهاجرت سیاسی را فقط و فقط برای اعضای حزب توده ایران جرم بشمارد و در عوض، مهاجرین سیاسی از سازمانهای بورژوازی را با آغوش باز به پذیرد، و در سایه همه این زشتی‌ها، اختلاف نظر بر سر مسائل اساسی را پنهان کند و حاضر به بحث جدی و خلاق پیرامون آن نباشد. دوستان عزیزاً اولاً تاریخ حزب توده ایران غیر از آنست که دشمنان طبقه کارگر بشما تلقین کرده‌اند. و ثانیاً- که مهم‌تر است- با کندوکاو در دروغهای ضد کمونیستی نمی‌توان درستی یا نادرستی عقاید سیاسی را تعیین کرد. آیا شما احساس نمی‌کنید که در برابر تاریخ سازمانهای بورژوازی و رهبران بورژوا-اگر خیافت‌هم کرده باشند- حسن ظن و بزرگواری بیشتری دارید و خیانت واقعی و طبقاتی آنها را، که میتوانند نشانه‌ای ازمشی سیاسی آنها باشند، بطور کامل فراموش می‌کنید؛ در زمان مصدق و بلا فاصله پس از ۲۸ مرداد، در کشورها فقط دو سازمان سیاسی وجود داشت، حزب توده ایران و جبهه ملی ایران. آیا ایندو را بطور جدی با هم مقایسه کرده‌اید؟

این ادعا که سازمانهای حزب توده ایران مثل حباب ناپدید گشت، حقیقت ندارد. ادعای شاه و سازمان امیت اوست که میخواستند برای طبقه کارگر رجز بخوانند و از تجدید سازمان‌دهی انقلابی آن جلوگیری کنند. تکرار این ادعاهای

## گفت و گو با چریک‌های فدالی خلق

در شان شما نیست. حزب توده ایران، پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، بزرگترین و قویترین سازمان پنهانی تاریخ ایران را بوجود آورد. این سازمان، با آنکه در دوران مصدق تا حدودی بازشده و شناخته شده بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد، مدت چهارسال مداوم دربرابر شدیدترین ضربات دشمن مقاومت کرد و فقط در سال ۱۳۳۶ بود که مرکز آن در داخل کشور شکست. ولی سازمان‌پنهانی حزب، بلافاصله پس از آن، از نو آغاز شد و بسیاری از توده‌ای‌ها قهرمانانه، دردهای ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰، در سخت‌ترین شرایط به تجدید سازمان حزب پرداختند. یک مبارز واقع‌اُنقلابی حق ندارد رسخ یک پلیس ساواک را به این سازمان بنا نه کند و فدالاری آنهمه مرد وزن اُنقلابی راهیچ بکرید و به لجن بکشد. درست است که عباس شهریاری در این سازمان رسخ کرد، واینهم درست است که مردانی چون حکمت‌جو، معصوم‌زاده و زمی در همین سازمان بودند و وزیر شکنجه بقتل رسیدند و ماهنوز‌کور معصوم‌زاده و زمی را پیدا نکرده‌ایم. در همین سازمان مبارزینی چون علی خاوری، آصف‌رزمیده و صابر محمدزاده (اعضاء و مشاوران کمیته‌ئر کُری حزب توده ایران) بودند که شدیدترین فشارها را در زندان محمد رضاشاهی تحمل کردند و مردانه بر سر ایمان خویش ایستادند. ودهما مبارزدیکر نیز در آن سازمان بودند، که کمترین خدشهای در ایمان‌شان وارد نشد.

رسخ پلیس در سازمان‌های پنهانی حادثه‌ای است محتمل. باید دید سازمان‌های سیاسی با این حادثه چگونه برخورده میکنند. حزب‌ها جدی برخورد کرد، به رسخ پلیس پی برد، عامل دشمن را یافت، برای بضرر کردن آن تصمیمات جدی گرفت و متناسب با آن، حتی در عالیترین سطح رهبری حزب تغییرات لازم بوجود آورد و کارسازماندهی خودرا ازویشه تغییرداد.

سازمان‌پنهانی نوین حزب که از ۱۳۵۰ آغاز شد، موقعیت بزرگی کسب کرد. سازمان‌های حزب توده ایران در آن شرایط سخت پلیسی و زمانیکه انحرافات سیاسی و سازمانی بر روح جوانان مسلط بود و کارسیاسی و توده‌ای و کوشش برای بقاء سازمان‌خوبی غیرمقدور و حتی گناه معرفی میشد، آری، درست در آن‌مانها ریشه گرفتند و توانستند نشريه‌های منظمه همچون فویدرا چاپ و با چنان وسعتی در سرتاسر کشور پخش کنند.

دستان عنیز! اینها فقط تاریخ حزب هانیست، تاریخ مردم ایران و تاریخ زحمتکشان ایران است، و اگر شما واقعاً مارکسیست - لیبینیست باشید، اینها تاریخ شماست. چه نقی دارید که تاریخ خودتان را به لجن بکشید؛ چه نقی دارید که به بورزوایی کمک کنید تاسازشکاری خود را از سیاست تحریف تاریخ طبقه کارگر پنهان کند؛ آیاشما تاریخ سازمان‌های بورزوائی را، که با آنها معمیمانه همکاری می‌کنیم، بررسی کرده‌اید؛ آیا درباره چکوونگی دستگیری و شهادت دهها چریک فدائی خلق که محل اقامت ویا قرار ملاقاًتشان ازطرف پلیس شناسائی شد، تصور دقیقی دارید؛ چنانکه میدانید، اکثریت قاطع چریک‌های فدائی، نه در حین عملیات نظامی، بلکه در منازل و یا سرمهلاقات‌ها گیر افتادند.

## درباره مسائل انقلاب ایران

و امادر باره مهاجرین توده‌ای، برخلاف ادعای قلتشن دیوانهای دربار یهلوی و همدستان آن از جرگه خرابکاران رنگارنگ، مبارزین توده‌ای و از جمله رهبران حزب توده ایران، پانجتین صدای تیر حضرات در ۲۸ مرداد، از کشور فرار نکردند. مهاجرت عده‌ای از رهبران حزب، بطور عمد پیش از ۲۸ مرداد، و بنابر مصلحت‌های سیاسی انجام گرفت و نه از ترس. پس از ۲۸ مرداد فقط دو نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب به مهاجرت سیاسی پیوستند، آنهم نه فردا ۲۸ مرداد، بلکه ۳ سال پس از آن و سال پس از مبارزه دشوار در شرایط پنهانی و زندان و چندین بار فرار ازدست دشمن. پس از ۲۸ مرداد، حزب ما عده‌ای از افسران سازمان نظامی و عده‌ای از کادرهای حزبی را، که موافق قوانین آن روز جرم‌های بسیار سنگینی داشتند و نگاهداری آنان در داخل کشور برای سازمان‌های حزب دشوار بود، از کشور خارج کرد. آیا میتوان انقلابی بود و از بازگشت اینان به میهن ابراز ناراحتی کرد؟

متوجهانه، برخلاف آنچه بشما گفته‌اند و شما بدون مطالعه و برس وجو پذیرفته‌اید، هنوز اکثریت مهاجرین سیاسی توده‌ای به ایران باز نکشیدند. دولت وقت آقای بازدگان به هزاران مبارز توده‌ای (و بقول شما پیر و پاتلهای مهاجر) گذرنامه نمیدهد (کسی چامیداند، شاید مولت موقع مرافق آنست که مبادا اینان بیانند، «تسلیم‌طلی» کنند و به امر طبقه کارگر زیان برسانند).

به رسمیت، ازانبوه مبارزان توده‌ای، که هم‌اکنون در سرتاسر کشور، شبانه روز به بازسازی سازمان‌های حزب و گسترش جنبش انقلابی مشغولند فقط حدود ده نفر از آنها بناهندۀ سیاسی بوده‌اند که از خارج کشود بنگشته‌اند. بقیه آنان توده‌ای‌ها را با سبقه‌ای هستند، که به‌اندازه عمر بسیاری از شماها، در زندان و تبعید‌مانده‌اند و یا جوانان مبارز توده‌ای هستند، که در شرایط ترور و خفغان زمانیکه عده‌ای چشم به‌تدبیال مارکوزه و مأمور و بره میرفندند - از همارکسیسم - لینینیسم دفاع کردند.

دوستان عنیز! جنش کارگری ایران را از دشمنانش نیاموزید! این تاریخ، تاریخ خودشماست (اکر واقعاً در جستجوی هارکسیسم - لینینیسم باشید). قبل از شما، در جامعه ایران خلاء نبود، مبارزه بود، تبرد بود، کار عظیم انقلابی و سازندگی بود. امروزهم پیر امون شما خلاء نیست.

ادامه دارد.

### «مرگ بر فرست طلبان و سازشکاران»<sup>۱</sup>

ما از دولتان فدائی میخواهیم که یکبار دیگر ریز جملات را، که بنام آنها نوشته و جایب شده، بخوانند و ببینند چه مایه آشفته نگری و سدرگی در آن نهفته است.

حزب توده ایران چگونه، در آن واحد، همدنیال بورزوای لیبرال میدود وهم دنیال خرد بورزوای؛ آیا بنتظر نویسنده‌گان اعلامیه، تفاوتی میان مواضع این دو قشر اجتماعی وجود ندارد؛ حال که، بقول شما، رهبری خرد بورزوای «مانع ارتقاء جنبش» شده و «به تیز مبارزه طبقاتی ضد امپریالیستی توده‌هارا کند می‌کند»، چه نیروی اجتماعی، بعثایه متعدد طبقه کارگر، باقی مانده است؛ آنها پرولتاریا تنهای تنهاست؛ جاییکه خرد بورزوای سردار جنبش باشد، وضع بورزوای بوبیژه بورزوای بزرگ چگونه است؛ دولتان فدائی ما چه توصیه‌ای برای جنبش دارند؛ با چه کسی باید متعدد شد؛ سازمانها و شخصیت‌هایی که سازمان چریک‌ها مایل است با آنها همکاری کند و همکاری‌هم میکند، نمایندگان کدام قشرها و طبقات اجتماعی هستند؟

نخستین ادعای نویسنده‌گان اعلامیه این بود که، حزب توده ایران اصولاً سیاستی ندارد، وروشن خودرا «براساس تحلیل واقعی و عینی» بنا نکرده است. اما کمی بیشتر که در اعلامیه وقت‌می‌کنیم، می‌بینیم که سخن از «تحقیق تئوریهای رویزیونیستی، گذار مسالمت‌آمیز، راه رشد فریور سرمایه‌داری» وغیره است. سخن از کسانی است که «سردمدار» نظریه معین هستند که «ایورتوونیسم و رویزیونیسم» نامیده شده است. کدامیک از دونظر درست است، این نظر که، حزب توده ایران حریق برای گفتن ندارد و سیاستش را تنها از روی فرست طلی و تسلیم طلی تعیین کرده است، یا این نظر که، سیاست حزب توده ایران مبتنی بر تئوری معینی است که مقیاس تاریخی-جهانی دارد و مبارزه با این تئوری «برای ما» از اهمیت‌ویژه‌ای برخوردار است؟

اگر این پرسش‌هارا بادقت بررسی کنیم، خواهیم دید که بحث بررس استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر در انقلاب ایران است، که به این طرز آشفته و سردرگم مطرح شده است، ولذا باید تحلیل‌های را که حزب توده ایران ازاوضاع کنونی دارد، با تحلیل‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق مقایسه کرد و سیاست‌های دوسازمان را باهم منجید. ولی متأسفانه چنین امری امکان ندارد. زیرا چریک‌های فدائی خلق ایران تاکتون تحلیلی از اوضاع نداده و برنامه و سیاست خودرا بطور منسجم و منظمی بیان نکرده‌اند. دولتان فدائی، از پیگیری ییم دارند.

۱- همان اعلامیه (تکیه‌همه جا از ماست)

### مرحله انقلاب و لحظه حاضر

آنچه گفتیم، شهادی بود از خس و خاشاکی که دشمنان جنبش انقلابی ایران میکوشند مسائل اساسی جنبش را با آن بپوشانند و گروهی از دولتان جنبش نیز، متأسفانه، کوشش نمی‌کنند که این خس و خاشاک را کنار بزنند و به بررسی عقق مطالب به پردازند. ماتوجه این دولتان را یکبار دیگر به این امر بسیار مهم جلب می‌کنیم که، زمان بینهایت حساس است و هر انقلابی صدیق موظف است که موضوع خط مشی انقلابی راجدی بگیرد.

اینک ببینیم نظر کسانیکه برای چریک‌ها اعلامیه نوشته‌اند، درباره ارزیابی اوضاع سیاسی کشور و مشی حزب توده ایران پس از آنکه خس و خاشاک را کنار میز نیم چگونه است؛ آنان مینویسنده‌که، سیاست کنونی حزب توده ایران عبارت است از:

«دنیا‌لر روی و تأثید بورزوای لیبرال و خرد بورزوای». بنابر ادعای آنها، حزب توده ایران سیاست خودرا «نماینده اساس تحلیل واقعی و عینی، نه بعنوان یک تاکتیک انقلابی جهت پیوند با توده‌ها، بلکه براساس تسلیم به رهبری خرد بورزوای جنبش و تأثید شوروی از این رهبری» تعیین کرده است. بنابر ادعای اعلامیه نویسان، رهبران حزب توده ایران، «قبل از اینکه خواسته باشند از توده‌ها جدا شوند، میخواهند با رهبران پیوند داشته باشند، در حالیکه این رهبری اکنون مانع ارتقاء جنبش گردیده و به تیز مبارزه طبقاتی ضد امپریالیستی توده‌ها را کند میکند.» رهبران حزب توده ایران،

«جان سخت تر از آن می‌شود که از اصول منحرف شوند. زیرا آنها در آینده تأثید جمهوری اسلامی، تحقق تئوریهای رویزیونیستی، گذار مسالمت آمیز و رشد غیر سرمایه‌داری را خواهند دیدند اند.»

نویسنده‌گان اعلامیه سپس موضع خودرا در بر این سیاست حزب توده ایران تعیین کرده میکویند،

«در این میان برای ما مبارزه ایدئو لوژیک بادارو دسته کمیته مركزی، بعثایه سردمداران ایورتوونیسم راست و رویزیونیسم در جنبش کارگری ایران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.» اعلامیه نویسان، اعلامیه خودرا با شعار زیرین بیان میدهند:

## گفت و کو با چریک‌های فدائی خلق

جه در مسائل تئوریک، چه در تحلیل اوضاع جهان وجه در بررسی اوضاع ایران، نظریات سازمان چریک‌ها التقاطی است از جنده نظردرست و نادرست و به صورت ناپیکی. آنان متأسفانه هنوز به عمق ضدانقلابی نظریات ما توان خرابکاری گروهک های مأوثیت بی‌نبرده‌اند و اجازه‌هی دهنده که بخشی از برداشتهای مأوثیتی در تحلیل‌های آنها روش‌کند. همین جملاتی که از اعلامیه چریک‌ها درباره مسیاست حزب توده ایران آوردیم، نظرجا افتاده چریک‌های فدائی خلق ایران نیست بلکه متأسفانه نقل قول مستقیمی است از نشریات مأوثیتی.

### حزب توده ایران، و مرحله انقلاب

#### وارزیابی لحظه کنونی

برای اینکه بحث ما منظمه شریخش باشد، ابتدا نظر حزب توده ایران را درباره مرحله کنونی انقلاب در ارزیابی لحظه حاضر توضیح میدهیم، تا در قیاس با آن، برداشت ما از سایر نظریات و عقاید دقیق تر مطرح شود.

برنامه حزب توده ایران، مصوب ۱۳۵۴، مرحله کنونی انقلاب ایران را ملی و دموکراتیک میداند، در این برنامه گفته میشود:

«انقلاب ایران در مرحله کنونی تاریخی رشد جامعه مایک انقلاب ملی و دموکراتیک است، که محتوی آن عبارتست از: کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصادی کشور و تأمین استقلال کامل اقتصادی و سیاسی ایران؛ برچیدن بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری و اتخاذ سمت‌گیری سوسیالیستی؛ دموکراتیک کردن حیات سیاسی و فرهنگی کشور.»

موافق برنامه حزب توده ایران:

«شرط ضرور تحول انقلابی ایران در مرحله کنونی، واژگون کردن رژیم فرتوت سلطنتی، شکستن دستگاه دولتی ارتباعی و پایان دادن بحاکمیت سرماهه‌داران بزرگ و زمینداران بزرگ و انتقال قدرت از دست این طبقات بدست طبقات «وقشهای ملی دموکراتیک، یعنی کارگران، دهقانان، خردبورو زوازی شهر، روشنفکران میهن‌پرست و متوفی و قشنهای ملی بورزوایی، یعنی استقرار جمهوری ملی دموکراتیک است.»

اگر نیروهای انقلابی ایران جبهه واحدی با برنامه روشن و حاوی تمام خصوصیات یاد شده فوق میداشتند، براساس آن در انقلاب پیروز میشدند، انقلاب ملی دموکراتیک ایران میتوانست شرایط انجام تمام وظایف را که تاریخ رشد

جامعه در برآورش گذاشته، فرامه آورد و این وظایف را به پایان رساند. واگر طبقه کارگر ایران توانسته بود سر کردگی خودرا در انقلاب تامین کند، سمت تکامل تاریخی انقلاب بسوی سوسیالیسم نیز تضمین میشد، چرا که «سرنوشت نهائی انقلاب ملی و دموکراتیک و سمت تکامل تاریخی و درجه پیکری آن با امر سر کردگی (هزمونی) انقلاب ارتباط تمام دارد.»

(از برنامه حزب توده ایران)

در زندگی زنده، مسیر حوادث طوری پیش آمد که جبهه واحد نیروهای مترقبی، تنها بصورت نوعی اتحاد عمل تشکیل شد، که رهبری آن نیز با پرولتاریا نیست (صرفنظر از اینکه خواست ما و سود جنبش چه باشد، واقعیت چنین است). مردم ایران انقلابی را پیروز کردند که تاکنون فقط بخشی از وظایف تاریخی خودرا انجام داده و بخش بزرگتر آنرا در دستور روز گذاشته است. بعلاوه این انقلاب ضامن‌های لازم را برای بازگشت ناپذیر کردن روند تکاملی بوجود نیارده است. این انقلاب، با آن کمال مطلوبی کهر مارکیست. نینشست تصویری میکند و برای آن میرزمند، فاصله دارد. پس چه باید کرد؟ یا این واقعیت چگونه باید برخورد نمود؟

قطعاً دوراه میتوان تصور کرد: یک اینکه بر معایب و نقائص واقعیت خارج تکیه کنیم، بدليل اینکه واقعیت با کمال مطلوب فاصله دارد، ماهم از واقعیت فاصله بگیریم. دیگر اینکه با واقعیت خارج چنانکه هست، با تمام کمبودها و مزایایش - روپرتو شویم و در جهت تکامل و پیشرفت انقلاب بروزیم.

بنظر ما، تصور نخستین، ایده‌آلیستی و فلجه کننده است. واقعیت همیشه با ایده‌آل تفاوت دارد و هر کس که از واقعیت، بدليل اینکه منطبق با ایده‌آل نیست، فاصله بگیرد، هرگز - اگر حسن نیت‌هم داشته باشد - منشاء اثر مشتقی نخواهد بود. وظیفه حزب انقلابی فرار از واقعیت نیست. روپرتو شدن هشیارانه با آنست. وظیفه حزب طبقه کارگر در انقلاب واقعی کنونی نیز فرار از آن و فاصله گرفتن از آن نیست. ورود مردانه به میدان، در افتادن با واقعیت بقصد سوق دادن آن بسوی کمال مطلوب است.

اضافه کنیم که برای حزب توده ایران، در این مرحله از انقلاب، پیدایش واقعیتی دور از کمال مطلوب امری غیر منتظر نیست. حزب ما که مرحله کنونی انقلاب را، دموکراتیک ملی میدانست و میداند، همواره در نظر داشت که بهترین حالت، تنها حالت ممکن نیست و چه بسا در واقعیت زندگی، بهترین حالت کمتر از هر حالت دیگری محتمل باشد. احتمال غالب همواره اینست که واقعیت با کمال مطلوب فاصله پیدا کند.

درباره انقلاب دموکراتیک ملی بهترین حالت، یعنی کمال مطلوب اینست که این انقلاب، چنانکه در برنامه حزب ما آمده ویشناید شده، با یکضرب و زیر سر کردگی پرولتاریا بیرون شود و راه را بسوی سوسیالیسم بگذارد. ولی حالت غالب محتمل اینست که این انقلاب، دریکضرب به پایان نرسد و

## گفت و کو با چریک‌های فدالی خلق

اجام تمام و کمال وظایفی که تاریخ در برابر انقلاب گذاشت، تها برای مجموعه‌ای از پیشرفت‌ها و عقب‌نشینی‌ها محدود شود و انقلاب، معنای وسیع کلمه، از چندین موج انقلابی، از چندین انقلاب معنای محدود کلمه، از تعداد زیادی پیشرفت‌ها، عقب‌نشینی‌ها و قهرآها ترکیب شود، تجربه اکثریت تریب به اتفاق انقلاب‌های دموکراتیک و ملی مویداًین گفته است.

به انقلاب عراق نگاه کنید. از ۱۹۵۸، که سلطنت فیصل سرنگون شده تا بهاروز، این انقلاب چه راه پریج و خن را پیمود و چهاراه دشواری در پیش دارد؛ به مصر، به سوریه، به هندوستان و آندونزی و دهها کشور دیگر آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین بنگرید. در هیچ‌یک از این کشورها، هنوز انقلاب دموکراتیک ملی، از نظر وظایف تاریخی که بعده دارد، بطور کامل به پایان نرسیده، ولی همه آنها تاکنون چندین موج بزرگ و کوچک انقلابی را از سر گذرانیده‌اند و در انتظار امواج نوینند.

در کشور خود ما، انقلاب دموکراتیک ملی در واقع از تدارک انقلاب مشروطه آغاز شد و با آنکه از چندین موج گذشته، هنوز پایان نیافته است.

بهین مفهوم است که لین از سیکل کامل انقلاب‌های بورزوائی واز دو معنای کلمه «انقلاب بورزوایی دموکراتیک» سخن می‌گوید: انقلاب معنای وسیع کلمه و انقلاب معنای محدود کلمه. لین می‌گوید:

«انقلاب بورزوایی دموکراتیک بدچه معناست؟» بطور کلی زیر این عنوان دو چیز میتوان فهمید. اگر آنرا معنای وسیع کلمه بکار ببریم، از این اصطلاح حل وظایف عینی و تاریخی انقلاب بورزوائی «پایان آن»، یعنی محو زمینه‌ای که مستعد زایش انقلاب بورزوایی است، پایان سیکل کامل انقلاب‌های بورزوائی اراده می‌شود به‌این معنا مثلاً در فرانسه انقلاب بورزوایی اراده می‌گردید. لین می‌گوید: «انقلاب بورزوایی دموکراتیک بدچه معناست؟» بطور کلی زیر این عنوان دو ریسید (در حالی که در ۱۷۸۹ آغاز شده بود).

واگر این کلمه را معنای محدودش بکار ببریم، از آن هر انقلاب جداگانه، هریک از انقلاب‌های بورزوائی و یا به‌اصطلاح هریک از «دامواجی» که رژیم کهنه را می‌گویند، ولی آنرا کاملاً سرکوب نمی‌کنند و زمینه‌را برای انقلاب‌های بورزوائی بعدی ازیان نمی‌برند، اراده می‌شود. به‌این معنای محدود، انقلاب ۱۸۴۸ آلمان در ۱۸۵۰ (ویاده ۵۰) به «پایان» رسید، ولی بهیچوجه زمینه‌را برای جهش انقلابی سال‌های ۶۰ از میان نبرد. انقلاب ۱۷۸۹ در ۱۷۹۴ به پایان رسید، ولی زمینه‌را برای انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ از میان نبرد.<sup>۱</sup>

در اینجا لین درباره انقلاب‌های بورزوایی دموکراتیک سخن می‌گوید. با آنکه در زمان ما انقلاب‌های دموکراتیک ملی میتوانند بورزوائی نباشند و وظایف دموکراتیک را معنای خلقی و ضد سرمایه‌داری حل کنند (که خواست ماست)

## درباره مسائل انقلاب ایران

ولی در آنچه مربوط به سیکل انقلاب‌هاست، نظر لین به انقلاب‌های ملی و دموکراتیک نیز قابل انتباط است. البته در زمان ماسکان واقعی وجود دارد که انقلاب‌های دموکراتیک ملی، دریکضرب به پیروزی رساند و ارام ابسو سوسیالیسم بگشایند، ولی این امکان معنای الزام و تضمین نیست.

انقلاب کنونی یکی از انقلاب‌هایی است که اگر تکامل یابد، میتواند زنجیر انقلاب‌های ملی و دموکراتیک را به پایان رساند، ولی ممکن هم‌هست که موفق نشود و فقط بصورت یکی از امواجی که «رژیم کهنه را می‌گوید»، ولی آنرا کاملاً سرکوب نمی‌کند، باقی بماند. انقلاب کنونی آغاز شده، ولی هنوز در معنای محدود کلمه نیز پایان نیافته است. تبرد طبقاتی شدیدی هم‌اکنون جریان دارد، که پایان انقلاب موقول به نتیجه آنست.

در انقلاب کنونی، قشرهای وسیع مردم، از کارگر تا بورژوا شرکت کردند. در آغاز جریان، حتی قشرهایی از بورزوائی بزرگ، که پیوندهای بارزیم گذشته داشته، ولی از استبداد مطلق شاه ناراضی و یانگران بودند، بنوعی شرکت نمودند و کوشیدند انقلاب را در حدود طرشاه و حفظ سلطنت، تخفیف‌گزور کوئی انصهارات امپریالیستی ضمن حفظ پیوند ای امپریالیسم، تخفیف فشار ایلیسی ضمن حفظ سلطنت، راندارمری و شهریانی و حتی حفظ بخش بزرگی از سواک، مهار کنند. توطنه‌ایکه در زمان نخست وزیری شاهپور بختیار تدارک می‌شد، روشن ترین و کویاترین تلاش نماینده‌گان این قشر است علیه انقلاب و برای مهار کردن آن خوتبختانه جنبش انقلابی در آنروزها اوج گرفت و این سازش راعیم گذشت. مردم، علی‌رغم دستورهایی که از مرارجع معینی میرسید سازمان‌های سواک و پلیس و پادگانهای نظامی را از داخل و خارج درهم کوبیدند و لی طبیعی است که بورزوائی دست‌دوی دست نگذاشت و به اعماق اینکه روزی روزی کاری با دیکتاتوری فردی شاه مخالفتی کرده، در تلاش آنست که سه‌شیررا از اتفاقات ایران نصیب‌خود کند. بورزوائی بزرگ، برای اینکه به‌هدف خود برسد و انقلاب را مهار کند، به‌لیرالیسم بورزوائی توسل می‌جوید و می‌گویند از این واقعیت، که مردم از دیکتاتوری شاه بشدت خشمگین بودند، مسوء استفاده نماید. نماینده‌گان این قشر بورزوائی، کاییکه در زمان بختیار تمام مقدمات سازش را فراهم کرده بودند، امروزه در همان جهت کار می‌کنند و می‌کوشند حکومت را که جانشین روزی شاه مخلوع خواهد بود، در چارچوب «مشروطه بدون سلطنت» و یاد رژیم بختیار بدون بختیار، تک‌ادراند. معنای این حرف اینست که مالکیت‌های بزرگ بورزوائی و مناسبات اجتماعی - اقتصادی موجود، بطور عده بجای خود بمانند، قوانین سابق، «تاوقتی لغو نشده»، اجرایشود، قراردادهای ایران با دولت‌های امپریالیستی، واژجمله و بخصوصی امپریالیسم امریکا، تاحد مقدور حفظ شود و در سازمان‌های دولتی فقط تغییرات بسیار جزئی و غیر ماهوی داده شود و ...

ازطرف این جناح است که بطور مداوم به دادگاه‌های انقلاب و پلداران انقلاب و کمیته‌ها حمله می‌شود و این اندیشه تبلیغ می‌گردد که «دولت‌هایی در داخل دولت»،

۱- لین، مجموعه آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۱۶، صفحه ۱۸۲

## گفت و کو با چریک‌های فدایی خلق

وجود دارند و مانع کارند.

بگفته آنان، در ایران حاکمیت دولتی وجود دارد. یکی دولت موقع و دیگری انواع سازمانهایی که زیر نظر مستقیم امام خمینی کار میکنند. اگراین گفته را بشکافیم، بالبر طبقاتی که پشت سر آن خواهد بود.

حاکمیت وقتی میتواند دولتی باشد که هریک از دولت‌ها، نماینده طبقات و قشرهای مختلف و بیانگر نظریات مختلف باشند. مطلاً دولت موقع، از نظر شکل کار، باید بادخلات امام خمینی در امور کشور مخالفتی داشته باشد، چراکه خود حاصل همین دخالت بوده و از طرف خود او تعیین شده است. درواقع نیز اگر اندامات بعدی هواداران امام خمینی، و بوبیته دادگاه‌های انقلابی، پاسداران انقلاب وغیره، از نظر محتوی با تعایلات و هدف‌های دولت موقع منطبق می‌بود، حکومت دولتی ایجاد نمیشد و طرفین به آسانی میتوانند برس شکل کاریه توافق بررسند، تا تداخلی که، بقول نخست وزیر، «مزاحم کارهast» بیش نباشد. اما درواقع بحث برس «تداخل کارهای نیست، برس اختلاف در محتوی است، برساینست که: مهرهای امپریالیسم و ارتیاج رابطه کامل بکویم و دستگاه قدرت سابق را بطور کامل بشکنیم یانه.

یکی از مهمترین ویژگی‌های انقلاب کوئی ایران آنست که این انقلاب رنگ مذهبی دارد و رهبری آن با امام خمینی است. ولی فراموش نکنیم که در زیر پوشش اسلام هم نبرد بسیار شدیدی در جریان است و همه «مذهبی‌ها» نمایندگان قشرها و طبقات واحدی نیستند.

مجاهدین خلق ایران حق دارند وقتی میگویند: «ما با اینها تضاد طبقاتی داریم. چراکه نماینده‌های هستیم مذهبی بر اساس توحید و فنی استعمار و ازین بردن هرگونه استثمار انسان از انسان و ستم و بیعتالی که آنیاء بخطاب آن جان دادند و مذهب دیگر مذهب ارتیاج و طرفدار وضع موجود و حامی استثمار گران»<sup>۱</sup>

جانح قاطع، پیکر و انقلابی اسلام، بطور عده از نمایندگان طبقات زحمتکش و خرد بورزوایی تشکیل شده، که در جهت قطع سلطه امپریالیسم، قطع ریشه‌های رزیم شاه مخلوع و تجدید سازمان اجتماعی بر اساس منافع این طبقات میکوشند. حزب توده ایران، بابررسی دقیقاً وضع ایران و جهان، برآنست که انقلاب کوئی ایران میتواند و باید جلوترود. حزب توده ایران برآنست که حزب طبقه کارگر نباید در نبرد عظیم ضد امپریالیسم و طبقاتی که در جامعه ما در جریان است، بیعرف بعائد و یابدتر از آن، بدبانل ظواهر امر رفته‌بدام بورزوای لیبرال یافتد.

<sup>۱</sup> اسازمان مجاهدین خلق ایران «تجلیل ازیک مجاهد شهید»، (تکیه از ماست). این مطلب برآقای طاهر احمدزاده، استاندار خراسان، نیز در سخنرانی اخیرش که تحت عنوان «نابودیاد هم‌بایکاههای اقتصاد و استهله به امپریالیسم» منتشر شده، تاکید کرده است.

درجمله زیر که در اعلامیه چریک‌های فدائی خلق نوشته شده است: رهبران حزب توده ایران «در آینده تائید جمهوری اسلامی تحقق تئوری‌های رویزیونیستی کذار مسالت آمیز و راه رشد غیرسماهی‌داری را خواب دیده‌اند، هسته معقولی وجود دارد. البته آنها بخیال خود ناسازگفتاند. ولی از کانیکه فراتر از دشنام و ناسزا میروند و به مسائل جدی - جدی برخورد میکنند، میخواهیم که روای این مطلب بیندیشند. باناسزا و دشنام و فرار از واقعیت نمی‌توان بجایی رسید. اگر ما در آینده جمهوری اسلامی به‌اصطلاح «تحقیق تئوری‌های رویزیونیستی» را می‌بینیم، پس دنباله رویزیستیم. حساب و کتابداریم. تئوری داریم، که مأوثیت‌ها برای بی‌اعتبار کردن، آنرا «رویزیونیستی» نامیده‌اند. ولی این تئوری در واقع امر مارکیسم - لینینیم خلاق و تنها تئوری درست انقلابی زمان ماست.

حزب توده ایران سیاست، تاکتیک و استراتژی خود را، برخلاف آنچه در آغاز اعلامیه چریک‌ها یادشده، «بدون تحلیل واقعی و عینی» تدوین نکرده، بلکه با تحلیل عمیق چندین ساله تعیین کرده است. مادربرنامه خود، که در آغازده ۵۰ تدوین و در سال ۴۶ منتشر شده، نوشته ایم:

«حزب توده ایران از هر دولتی که ازیک تحول مترقب ضد امپریالیستی و ضد ارتیاجی ناشی شده باشد، بنویه خود پشتیبانی خواهد کرد و در امسوق آن بسوی سمتگیری سوسیالیستی خواهد کوشید».

این مطلب، حداقل چهار سال پیش اعلام شده است. در پشت سر این جمله، تجربه انقلاب مشروطه و جنبش جنگل، تجربه خود مادر زمان مصدق، تجربه کووا و الجزیره و مصر (جمال عبدالناصر) و تجربه ده‌ها کشور دیگر خواهید و از اندیشه خلاق مارکسیسم - لینینیم و تصمیمات کنفرانس‌های احزاب برادر بهره‌گیری شده است. هر کس حق دارد که آنرا نپذیرد. اماعیب است که کسی آنرا جدی نکردد و جدی بررسی نکند.

اما معتقدیم که انقلاب ایران، که سلطنت را سرنگون کرده و جمهوری اسلامی بوجود آورده، هنوز یا نیافافه و هنوز محتوی اجتماعی سیاسی جمهوری اسلامی جانیقتاده است. این محتوی میتواند عمیقتر، مردمی تر و ضد امپریالیستی تر باشد، و ممکن هم هست که کم مایه، بعما دهنده همه چیز بسته به تناسب قوای طبقاتی است ولذا هر سازمان سیاسی باید دقیقاً حساب کند که، آب‌بکدام آسیاب میریزد. این ادعاه که حزب توده ایران نمیدانست که محتوی جمهوری اسلامی چیست و فقط بقصد «فرضت طلبی» به آن رای داد، در بیشترین حالت ادعای ساده‌لوحانه‌ای است. ما میدانستیم و میدانیم که برس محتوی جمهوری اسلامی ایران ترد شدیدی چه در مقیاس کشور، و چه در عرصه وسیعه منطقه و جهان - جریان دارد. مصالح بارف اندوم بعد از انقلاب موافقی نداشتیم. کدام انقلاب پیروزمند حقیقت خود را برای میکذارد؛ رفاندوم را کسانی اختراع کردن که میخواستند انقلاب را در چارچوب ظواهر دموکراسی بورزوایی اسیر کنند. و به تحولات ایران حالت رفمهای «قانونی» بدنه دارد.

حاضر شده است از انقلاب روی برگرداند و با مقاومت نیروهای ضد انقلاب سازش کند و آنرا برای سرکوب جنبش خلقی زحمتکشان به کاراندازد ... حزب ما باید دربرابر پیدایش و رشد چنین پدیده‌ای، اتحاد همه نیروهای دموکراتیک متمکن به طبقات زحمتکش و اقتدار متوسط هودادار پیشرفت اجتماعی راهاندازه ممکن نست تقویت و پشتیبانی نماید ...

مایا بید بکوشیم با اتکابعه طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا و بویژه پائیروهای فعال انقلابی، که تحت رهبری آیت الله خمینی هستند، از جمله با «سازمان مجاهدین خلق ایران» و همچنین باسایر نیروهای انقلابی مانند «سازمان چریک های فدائی خلق» و «گروههای مترقی روشنفکران» و بخش دموکراتیک سرمایه داری ملی، برپایه یک برنامه مترقی و خلقتی زبان مشترک پیدا کنیم و جبهه متحده بوجود آوریم و این جبهه را بصورت سدی دربار بار تلاش های سازشکارانه جناح سرمایه داری لیبرال ایران قرار دهم.

جریان حوادث درستی خطمشی و پیش‌بینی‌های شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب را ثابت کرد. ویز کی لحظه حاضر اینست که، در صفحه‌النسبه واحد نیروهای شرکت‌کننده در برابر دضد رژیم، شکاف میافتند و قطب‌بندی بسیار سریع و جدی انجام می‌شدید. بورژوازی لیبرال‌ایران، که از جنبش انقلابی جدا شود، در زیر نامه‌ای کوناگون و گاه ظاهر فریب متشکل می‌شود می‌کوشد توده مردم ویا‌اقل بخش بزرگی از قشرهای متوسط شهری و روشنفکران را، که از تندرویهای عناصر قشری - و احتمالاً و استه به این قشر اجتماعی - نگرانند، با خود ببرد. لحظه، لحظه بسیار بغرنجی است. اینجاست که باید همه تجربه‌غذی جنبش انقلابی ایران و جهان و آموزش مارکسیسم - لینینیسم به کمک مایباید، تا بتوانیم در پشت‌سر بددیده‌ها، ماهیت را بدینم.

ماؤنیسم و انقلاب اپو ان

در ایران چندین گروهک ماؤنٹینیست پدید آمده که میکوشند بویژه محیط دانشگاهی را با انواع انتشارات میتبذل و کمارزش پر کنند و با ایجاد آشفته فکری و تفرقه در جنبش اقلایی، برسر راه آن ایجاد مانع نمایند. این گروهک‌ها، ماؤنٹینست بودن خود را بشدت انکار میکنند تا اولاً مستولیت خرابکاری بزرگ چندین ساله ماؤنٹینس را در جنبش انقلابی ایران وجهان بهده نگیرند و جوابکوی هیچ واقعه وحدات‌های نباشد. ثانیاً با تغییر شناسانه و آدرس، احتمالاً از خشم توده‌ها مصون بمانند و بتوانند به خرابکاری خویش ادامه دهد. کاریکه بیشتر شایسته شهادان حرفاًی است تا سازمانهای سیاسی، وقتی ماؤنٹینستی هویت خود را دانسته انکار میکند، باید دانست که خرابکاری او عمده و حساب شده است.

گفت و کو با چریک‌های فدائی خلق

ولی توده‌های میلیونی در فراندوم هم مثل انقلاب شرکت کردند، قامیر خود را بر محتوی جمهوری اسلامی بزنند. به این ترتیب بود که رفراندوم، با آنکه فقط یک پرسش داشت: جمهوری اسلامی یا نه، علاوه بر اینکه دو اسلام شد، اسلام زحمتکشان و اسلام ازما بهتران.

نه فقط در رفاندوم، بلکه در همه کارهای اساسی انقلاب، نبرد دو مذهب آشکار است. در این نبرد نمی‌توان ونایید کتارگود ایستاد و یا عملآب به آسیاب بورزوایی لیرال ریخت، بر نامه حزب ماینست که از هر دولتی که از یک تحول ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی ناشی شده باشد، پشتیبانی کنیم. اینک که بجای یک دولت، علاوه بر دولت تشکیل شده، وظیفه ماست که بکوشیم تا آن دولتی که به خواست توده‌های ستمکش نزدیکتر است، پیروز شود. وظیفه ماست که بکوشیم تا همه نیروهای قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بهم نزدیکتر شوندو در جبهه واحدی، که آنرا «جهة متعدد خلق، نامده‌ام»، گردانند.

روشن است که ترکیب طبقاتی این جبهه وظایف آن با ترکیب وظایف جبهه ضد دیکتاتوری، که قبل از سرنگونی شاه مخلوع مطرح بود، تفاوت دارد. در جبهه متعدد خلق قمری از بورژوازی، که روش سازشکارانه و لیبرال گرفته، نمی‌تواند شرکت کند. «جهه متعدد خلق» باید با این قدر برزمد. ما این مطلب را در اسناد پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران، که بالاFaciale پس از انقلاب زمانکه هنوز صفحه‌ها مداندازه امروز و جدابهود بان کردیم.

در گزارش هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران به شانزدهمین پلنوم  
کمیته مرکزی گفته میشود: «روشن است که شرکت طبقات گوناگون خلق در جنبش انقلابی ایران، در  
عین اینکه زیر شعارهای مشترک ملی و دموکراتیک و خلقی گسترش یافته و می یابد،  
دارای انگیزه های همگون و همانند نیست ...»

حال این سوال پیش می‌اید: آن یکپارچگی که جنبش انقلابی ایران در جریان سرنگون کردن رژیم از خودنشان داد تاچهوقت ادامه خواهد یافت و موضع گیری اقتدار و طبقات کوなگون در جریان تحول آینده چگونه خواهد بود؟

هیئت اجرایی، در کزارش خود، ضمن پاسخ‌دادن پرسش‌به دشواریهای عینی بسیاری که برسر راه تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی و حرکت پیروز مندانقلاب وجود دارد و به دشواریهایی که امیریالیست‌ها برسر راه جنبش انقلابی ایجاد خواهد کرد اشاره می‌کند، مگهید:

در راه حل این مشکلات، بدون تردید تغییراتی در موضع طبقات و گروه‌های اجتماعی، که امروز در جنبش شرکت مینمایند، بوجود خواهد آمد ... قدر مسلم اینست که بورژوازی لیبرال، که تاکنون با جنبش همارا بوده، میکوشد جنبش را درجه‌ارجوب منافع محدود طبقاتی خود نگاه دارد و جنبه‌های خلقی و مردمی آنرا تضعیف نماید. تجربه همه انقلابها نشان داده است که با گسترش جنبش انقلابی درجهت خواسته‌ای طبقات و قشرهای محروم جامعه، بورژوازی لیبرال

جنبه ضد سرمایه‌داری وابسته انقلاب<sup>۱</sup> میشودا گروهک دیگری بر نامه‌ای من کب از هفت ماده، بعنوان پایه اتحاد همه گروهک‌های مائوئیستی پیشنهاد میکند، که ماده دوم آن چنین است:

۲- موضع گیری قاطع و علمی روی سوسیال امپریالیسم شورودی و نوکران فارسی زبانش، کمیته مرکزی خائن حزب توده.<sup>۲</sup>

اما در این برنامه هفت ماده‌ای، حتی ۴۳م امپریالیسم هم نیست! نباید هم باشد، مبارزه با امپریالیسم تنفظه مشترک گروهک‌های مائوئیستی نیست. همکاری با آن‌وغلash برای منحرف کردن جنبش مردم ایران از مبارزه با امپریالیسم بسوی اردوگاه سوسیالیستی و چنیش جهانی کموئیستی، پایه اصلی عمل وجودی این گروهک‌هاست. اینان هر قدر بخواهد زایندگان خود را انکار کند، هویتشان آشکار است. آنها قادر به خود را از بین زایندگان خود بروی تنه پوشیده و متلاشی شده مائوئیسم روییده‌اند، نه ریشه‌ای در جامعه دارند، نه شاخ و برگی می‌شوند کامل آینده.

در گذشته، زمانیکه مائوئیست‌ها، برخلاف امروز، دفاع از «اندیشه‌های تابناک صدرماهُ» را بزرگترین انتخاب خود میدانستند، برای پیشبرد هدفهای ضد انقلابی خویش به این اندیشه‌ها متول میشدند. آنها در برای هر انقلاب واقعی، انقلاب من در آوردی مائوئی را قرار میدادند و از همه میخواستند که بجای شرکت در چنیش واقعی انقلابی، بروند و از طریق دهات شهرها رامحاصه کنند و تمام جهان را از لولة تفک بنگردند وغیره. امروز این خانوارنگی ندارد. طشت رسوایی «اندیشه‌های صدرماهُ» از بام افتداده است. لذا مائوئیست‌ها، برای تدارک خرابکارانه ضدانقلابی خویش، تکویرهای دیگری ساخته‌اند. آنها دیگر نمی‌کویند که انقلاب ایران دعم‌کراسی نوین<sup>۳</sup> است، بلکه مدعی‌شده که انقلاب ایران در «مرحله دمکراتیک خلق» است. ظاهر آنکه کلمات عوض شده است، ولی در واقع شکرده کارها نست که بود، ماقولیست‌ها یاک انقلاب من در آوردی در روحی کاغذ برای خودشان ساخته‌اند تا هدفهای ضدانقلابی خویش را در پشت سر آن پنهان کنند. خودرا بعنوان کسانیکه از این انقلاب روی کاغذ دفاع میکنند، بزرگترین انقلابیون جا بزنند، اما با هر اقدام واقعی انقلابی مخالفت نمایند، به این بهانه که با نسخه دروغین پیشنهادی آنان مطابت ندارد.

چنانکه میدانیم، حزب توده ایران مرحله کنونی انقلاب ایران را بنا به خصلت ضد امپریالیستی و دمکراتیک آن، مرحله دمکراتیک ملی میداند و معتقد است که در شرایط امروزی جهان، با تقویت عظیم تناسب نهروها بسود سوسیالیسم این انقلاب مهتواند وظایف دمکراتیک را بسود توده‌های مردم - نه بسود بورژوازی - انجام دهد و سبب‌گیری سوسیالیستی داشته باشد. قاعده‌تا با هر بخش

۱- جزو «جزرا پیشاپنگان...»، ص ۲۷ (تکیه از ماست)

۲- «تحلیلی کوتاه از وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران»، گروهک «حدیر عمرو اغلی»، ص ۱۴

گروهک‌های مائوئیستی به انقلاب ایران از این دیدگاه اصلی و تعیین‌کننده مینگرند که، خطر اصلی «سوسیال امپریالیسم روس» است و انقلاب ایران نیز، از آنجاکه دامنه نفوذ «سوسیال امپریالیسم روس» را گسترش مهدد، قابل دفاع نیست. البته کسانیکه حتی هویت خود را پنهان میکنند، طبیعی است که عقیده ضدانقلابی و خرابکارانه خویش را نیز به صراحت بیان تغواهند کرد. با اینحال نوشته‌های مائوئیست‌ها بعد کافی صریح است.

گروهک «اتحاد مبارزه» مدعی است که «سیاست ارباب - (ابرقدرت روس)» تقویت کرده و «تهاجمی» شده است و گویا همین سیاست «تهاجمی ابرقدرت روس» است که،

امریکا و متحدین اروپائیش را وامدادار تابرای مقابله با تهاجم رقهب، که از موقعیت و امکانات مناسبی برای بهره‌برداری از چنیش خلق ایران برخوردار است، گامهای خود را برای تمهید یکسازش برآسی عقب‌نشینی حساب شده سرعت بخشید.<sup>۴</sup>

این فکر خرابکارانه که، خطر از جانب شورودی است و اوست که «از موقعیت و امکانات مناسبی برای بهره‌برداری از چنیش انقلابی ایران برخوردار است» و تدارکات جنایتکارانه امپریالیسم امریکا چیزی نیست جز عکس العمل در برای «تهاجم رقیب»، مانند نخسخی از میان همه نوشته‌ها و گفتگوهای همه گروهک‌های مائوئیستی می‌گنند. گروهک در زمانه‌گان... خطر را حتی جدی‌تر از این می‌بینند و مردم را از «کودتای روسی» می‌ترسند و می‌نویسد،

داو (حزب توده ایران) در پی جایگزینی سلطه سوسیال امپریالیسم شورودی با امپریالیسم امریکاست... برای او ایجاد شرایطی که بتواند در آن دست به یک کودتای نوع روسی بزنند کافی است.<sup>۵</sup>

گروهک «بیکار» پس از یک کتاب دشنام کشیف - نقل و نبات محافل مائوئیستی- که نثار حزب توده ایران می‌گنند، همین هشدار را تکرار می‌کنند که حزب توده ایران،

«نوکران و چاکران حلته بکوش سوسیال امپریالیسم... هم اکنون نقش جاسوس روسها را در ایران بازی می‌کنند و می‌خواهد راه را برای سرمایه‌های (۱) روسی در ایران هموارسازد».<sup>۶</sup>

یک گروهک دیگر مائوئیست از تشدید مبارزه ضد امپریالیستی نگران است و می‌گوید، «عملده کردن جنبه ضد امپریالیستی مبارزه (سبب) فراموش کردن

۱- «مبارزات ملی و طبقاتی در ایران»، ص ۱۱ (تکیه از ماست)

۲- «جزرا پیشاپنگان بر و لغاریا بدامان دیوبن یونیس سقوط می‌کنند»، ص ۱۱

۳- «در باره جمهوری دمکراتیک خلق»، ص ۱۸

## گفت و کو با چریک‌های فدالی خلق

از این تحلیل، اگر همتوان مخالفت کرد، با خصلت ملی – ضد امپریالیستی – انقلاب ایران نمیتوان مخالف بود، اما شنیدنی است که گروهک‌های ماؤنیستی ایران درست خصلت ملی این انقلاب را نقی میکنند و مرحله «دمکراتیک خلق» را برای این پیش میکنند که خصلت ملی ندارد.

این فکر در تمام انتشارات ماؤنیستی به کرات نوشته شده که ما، بعنوان نمونه، انقلاس آنرا در یکی از نوشتۀ‌های «دانشجویان بیشکام» می‌آوریم، «دوران انقلاب دمکراتیک ملی ایران بس رسانیده است و تنها انقلاب دمکراتیک توده‌ای در ایران همتواند انجام بذیرد.»<sup>۱</sup>

کی و چکوونه دوران انقلاب دمکراتیک ملی ایران سرآمد، کی مبارزات ضد امپریالیستی بیان رسیده موافق کدام تجربه و یا ثوری، پس از بس آمدن انقلاب دمکراتیک ملی (بفرض که بس آمده باشد)، نوبت به انقلاب دمکراتیک توده‌ای میرسد؛ گروهک‌های ماؤنیستی باین پرسشها پاسخ نمیدهند. قرار هم نیست که پاسخ بددهند. هدف آنها برآکتدن آشفته فکری و فرستادن جوانان ما آگاه بدنبال نخود سهاه است. آنان هرچه بتوانند آشفته فکری را تشیدید می‌کنند. هدف آنها نقی خصلت ضد امپریالیستی جنبش و خرابکاری در جنبش انقلابی است. ولی برای اینکه در عین حال بهانه‌ای داشته باشد که خود را «مارکسیست-لنینیست» قلمداد کنند، اینجا و آنجا از این «دولت‌کشیک سوهال» دمکراسی در انقلاب روس، «نقل قول میکنند و میکوشند چنین و اتفاد سازند که کویا درباره انقلاب ایران، باید عیناً همان نظرور قضاوت کرد و همان آرایش نیروها را پذیرفت که در انقلاب اول روس (۱۹۰۵ – ۱۹۰۷). بهاین ترتیب ماؤنیست‌ها به خود حق میدهند، ضمن تحریف ناجوانمردانه و خرابکارانه ادیشه‌های درخشان نیون، هویت ماؤنیستی خود را پشت ماسک دروغین دفاع از لینین پنهان کنند. بنابراین نوشته ماؤنیست‌ها، آرایش نیروهای طبقاتی در انقلاب کوئی ایران چنین است:

«بعجز حزب توده ایران و بقیة لیبرالها (بورزوایی متوسط) بقیه نیروهای موجود جامعه همه خواهان سرنگونی کامل رژیم هستند. مایه این نیروهای میکوئیم دمکرات. دمکرات یعنی کسی که خواهان گاویندی و تیانی بارزیم نیست و مصمم است که رژیم را سرنگون کند. نیروهای دمکرات جامعه قانون اساسی را قبول نمیکنند. این نیروها عبارتند از، دهقانان و خرد بورزوایی شهر.»<sup>۲</sup>

در این جمله هم، مائند هر جمله دیگر گروهک‌های ماؤنیستی، جای سالم وجود ندارد. از اعلام این ادعای مسخره که حزب توده ایران نماینده بورزوایی لیبرال است، تا بحث ازیک حزب سیاسی در کنار طبقات و قشرهای

اجتماعی.  
اما نکته مهمتر اینجاست که گروهک‌های ماؤنیستی، نه فقط کلمه امپریالیسم و خصلت ضد امپریالیستی جنبش، بلکه اصولاً قایقرانی نیز ضد امپریالیستی را در آرایش قوای طبقاتی بطور کامل حذف کرده است. اولاً از طبقه بورزوای فقط از قشر متوسط آن سخن می‌گوید و تکلیف بورزوایی بزرگ و کوچک را معلوم ننمیکند. ثانیاً بورزوایی متوسط را نیز نه از نقطه نظر روش‌هایی که برای امپریالیسم – خصلت ملی و ضد امپریالیستی – بلکه از نقطه نظر روش‌هایی که برای حل اختلافات با امپریالیسم برگزیده (لیبرال یا قاطع) بررسی میکند، بالآخر اتحاد کارگران با دهقانان و خرد بورزوایی شهر را نیز اتحاد ضد امپریالیستی نمیداند، بلکه به اصطلاح دموکراتیک میدانند، آنهم با آن تعریف مبتنی که از کلمه دمکرات‌کرده است.

این آرایش قوا، علاوه بر تمام نواقص دیگر، در ظاهر بسیار چیزی روانه مینماید، زیرا گروهک‌های ماؤنیست حتی بورزوایی متوسط را درست کنار گذاشته، میخواهد، «جمهوری دمکراتیک خلق» تشكیل دهد، که عبارتست از «حکومتی که برای اتحاد کارگران، دهقانان و خرد بورزوایی شهر بوجود بیاید».<sup>۳</sup> ولی درواقع امر آقایان ماؤنیست آنقدرها هم چیزی رو نیستند. آنها به آسانی آماده‌اند که با بورزوایی لیبرال (و نه با بورزوایی ملی) کنار بیایند. نویسنده ماؤنیست از خود می‌رسد، «حال باید بینهم کدر این میان سرنوشت بورزوایی متوسط (لیبرال) چه خواهد بود؟»<sup>۴</sup> و همچنین می‌دهد،

«حال اینجا دو حالت پیش می‌آید. ممکن است بورزوایی لیبرال حاضر شود بطور جدی علیه رژیم مبارزه کند. آنوقت مهتواند به صفت خلق بپیوندد. ممکن است ... حاضر نباشد مبارزه جدی کند ... در اینصورت هم چنان بعنوان خانه‌به خلق تلقی شده و در برای بر خلق قرار خواهد گرفت.»<sup>۵</sup>

چنانکه ملاحظه میکنند، آن‌ها رت و پورت ظاهری ماؤنیستی، در عمل سلمه طلبی از آب در می‌آید. آقای ماؤنیستی که حاضر نیست بورزوایی ملی – ضد امپریالیست رادر صفوی خلق بپذیرد، برای بورزوایی لیبرال – یعنی درست همان قشر بورزوایی که از ترس مردم بسوی سازش با ارتیاع می‌رود – راه باز ممکنند، اهمیت این نطلب بیشتر می‌شود اگر توجه کنیم که گروهک «هیکار» دهقانان را هنوز بطور عمده یکپارچه میداند و بورزوایی ده را، که قشر بر قدرتی است، در لای انتکشناش پنهان میکنند.

۱- همان نوشته ص ۲۰

۲- همان نوشته ص ۲۱ - ۲۲

۳- همان نوشته ص ۲۱ و ۲۲

۴- پیرامون شمار «برقرار باد حاکمیت خلق»، سازمان دانشجویان بیشکام.  
۵- درباره جمهوری دمکراتیک خلق،

است تا این سرکردگی تحقق یابد. لذا در عین حال که حزب ما برای تأمین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک مبارزه میکند، آفرا شرط وحدت عمل و اتحاد خود با دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک قرار نمیدهد.<sup>۱</sup>

آیا به این اندیشه واقعاً ایرادی وارد است؟ نه! صدارته اسر کردگی پرولتاریا در انقلاب، یک روند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدروی. پرولتاریا باید قبل از هر چیز در مبارزه انقلابی شوکت کند و آنرا درست اصلی انقلابی سوق دهد و در جریان این نبرد انقلابی و اثبات صحت سیاست و قدرت و تأطیط رهبری خویش، توده های انقلابی و دمکراتیک را، با تجربه خود آنها، به حقانیت خویش معتقد نند و دور خود گردآورند. پرولتاریا در پیروزی قطعی انقلاب ملی و دمکراتیک بین از همه ذیفع است و بورژوازی لیبرال و سازشکار ذیفع نیست. لذا هر گامی که انقلاب بسوی پیروزی قطعی برداشت، گامی است که بسوی تأمین مهن و نشان پرولتری برآن برداشته است. لینین در «دروتوکتیک سوسیال دمکراسی»، که برخی جملات آن ناجوانمردانه مورد سوء استفاده مأوثیت های شمار از مأوثیم قرار گرفته، درست در این باره میگوید،

«هر آینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند وست با تزار، انقلاب روس را عقیم گذارد، در اینصورت سوسیال دمکراسی در مقابل بورژوازی نایمکر واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد در اینصورت سوسیال دمکراسی بورژوازی حل میشود، بدین معنی که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد...»

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد — آنوقت ما طبق روش زاکوبین ها، یا اگر مایل باشید، بشیوه پلب ها، — حساب خود را با تزاری یکسره خواهیم کرد.<sup>۲</sup> لینین اضافه میکند،

«بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پیان خود برساند، ولی دهقان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصد به آنها کمک کنیم».<sup>۳</sup>

محفوی انقلاب ایران، که ضد امپریالیستی و دمکراتیک است، با محتوى انقلاب اول روس، که افرادی که بدان مناسب نوشته شده است، یکی نیست ولذا هدفها و آرایش طبقاتی دو انقلاب نیز نمیتواند یکسان باشد. ولی در آنچه مردم بطور سرکردگی پرولتاریا چوش بدهد.

به هژمونی که این مسئله را خود راه نمیدهد، او توضیح میدهد که، «توصیه برای حفظ وضعیت که به بهترین وجهی بتواند امکان پیش روی انقلاب را تأمین نماید، بسیار مورد بسته ماست.<sup>۴</sup>

۱— منتخبات. ترجمه فارسی، جلد اول قسمت دوم ص ۶۴

۲— همان اثر ص ۱۲۱

۳— همان اثر ص ۴۳

### جنجال بر سو «هژمونی» برای خدمت به ضد انقلاب

در آرایش قوای طبقاتی، که مأوثیتها بیشنهاد میکنند، جای بسیار بزرگ به جنجال بر سو آنچه که حضرات بدروغ «هژمونی پرولتاریا» نامیده اند، داده میشود. آنان میکوشند چنین وانمود مازنده که گویا هوادار جدی اندیشه لینینی هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک اند و گویا اختلافی که با مشی حزب توده ایران دارند، علاوه بر سایر چیزها، از اختلاف نظر بر سر پذیریش یا عدم پذیرش هژمونی (سرکردگی) ناشی میشود. اما در واقع کلمه هژمونی، که مأوثیت ها از مارکسیسم لینینیسم بعارتگر فتایند، در دست آنها بدست اویزی علیه مشی درست انقلابی بدل شده است.

ابتدا بینهم، خود آقایان «مارکسیست لینینیست» چه میگویند؛ آقای «رزمنده» مدعی است که حزب توده ایران و «چریک های فدایی خلق»، «طرح شماره هبری پرولتاریا به ضرر پرولتاریا و انمود میکنند» و گویا عقیده حزب توده ایران و «چریک های» ایست که،

«مبادران این سرکردگی پرولتاریا نیندیشید، چرا که این باعث رم کردن سایر اقتدار میشود. بنایگفته لینین «پرولتاریا تنها قادر به انجام انقلاب نیست». پس اگر این شعار را دادید، دیگر دکاتان را تخته کنید، با این شماره کار انقلاب تمام و یکسره میشود. این «شرط» با «معاملاتی» که حزب توده با سایر اقتار و طبقات — اعم از خلقی و ضد خلقی — میکند، جو در نیاید،<sup>۱</sup>

تمام کسانی که با نوشته های گروهک های مأوثیتی سروکار دارند، میدانند که این نوشته ها را باید ابتدا تکان داد، تا فحش و ناسزا و اتهام و افترای آن بریزد. در اینصورت معمولاً ندهم نوشته فرو میریزد و احیاناً یکدهم آن باقی میماند، که حقیده واقعی مأوثیت هارا، آنهم بطور غیر مستقیم منعکس میکند. در مورد این جمله و نظائر آنهم، ندهم نقل و نبات مأوثیتی را که بیرون بریزید، تنها این فکر باقی میماند که، حزب توده ایران با اقتار و طبقات غیر پرولتری، چه خلقی و چه ضد خلقی، وارد «معامله» شده است و میخواهد این معامله را بدون «شرط» سرکردگی پرولتاریا چوش بدهد.

نظر حزب توده ایران، که آقایان «مارکسیست لینینیست» با چنین شوقي به آن ناسزا میگویند، در برنامه حزب ما بشرح زیرین توضیح داده شده است، «تأمین سرکردگی طبقه کارگر تنها به اراده این طبقه و خواست حزب وی مریبوط نیست. علاوه بر رهبری حزب طبقه کارگر، تجربه خود توده ها نیز شرط

۱— «چرا...» ص ۱۷ تکیه از ماست

## گفت و گو با چریک‌های فدائی خلق

اما برای اینکه چنین وضعیتی حفظ شود و انقلاب از آن حدیکه بورزوایی خواهان آنست، تجاوز نماید «باید شماره‌ای را که «ناییکری» دموکراسی بورزوایی را خشی مینماید، بطورفعال مطرح کردو روی آن تکیه کرد». <sup>۱</sup>  
 «برای اینکه انقلاب دمکراتیک مابوآند بطریزپیکری به پایان خود، برسد، باید به نهروهایی انتقام نماید که قادر باشد ناییکری اجتناب ناییکری بورزوایی را لفج نمایند». <sup>۲</sup>

از این روند تکاملی است که لینین به این نتیجه درخشنان میرسد که، «پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده‌های قان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبرأً منکوب و ناییکری بورزوایی را فلچ ساند». <sup>۳</sup>

کسی که روند (پروسه) تکاملی بدل شدن پرولتاریا را به سر کرده انقلاب درک نکند، کسیکه بیوند این سر کردگی را با اتحاد کارگران و دهقانان نفهمد و کسیکه درگ نکند که روند سر کردگی پرولتاریا باروند پیشرفت انقلاب منبوط است، کمترین چیزی از لینین نفهمیده است.

اضافه کنیم که مارکس و انگلیس نیز، که بشیانگذاران اندیشه سر کردگی پرولتاریا هستند، مسئله را درست همینطور فهمیده‌اند، آنها درمانیقت حزب کمونیست مینویسند:

«کمونیست‌ها در راه هدف‌های فوری و منافع عاجل طبقه کارگر مبارزه میکنند، ولی همزمان با آن در جنبش کنونی دفاع از آینده جنبش را نیز بهده دارند. . . . .

کمونیست‌ها در همه‌جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد، پشتیبانی میکنند....  
 کمونیست‌ها همه‌جا برای برقراری اتحاد و توافق در میان احزاب دمکرات

همه کشورها جهد می‌ورزند...». <sup>۴</sup>  
 چنان‌که می‌بینید، نهارکس نه انگلیس و نه لینین هر گز سر کردگی پرولتاریا را به «شرط» بی‌ربط و مسخره‌ای که باید از ابدا در برای سایر نیروها گذاشت بدل نکرده‌اند.

ولی آقایان «مارکیست-لینیست» را کاری با مارکیسم - لینیسم نمی‌ستند، آنها فقط به سیاست ضدانقلابی خودلباس از کلمات عاریقی مارکیست میدوزند و لذا سر کردگی پرولتاریا در انقلاب اینطور از آبدرمیاید،

- همان اثر ص ۴۴

- همان اثر ص ۱۲۲

- همانجا

- ما نیفست حزب کمونیست، از انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۴ صفحات ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷

«ممکن است بورزوایی لیبرال دست از شعار خود بودارد و در این صورت باید از شعار جمهوری دمکراتیک خلق بر همی طبقه کارگر اطاعت کند... و در این حالت کارگران سعی می‌کنند با او بشیوه مسالمت آمین رفتار کنند. اگر دست از لیبرال بودن برنداد! ... دراین صورت خلق بازور... اورا نا بود می‌کند». <sup>۱</sup>

دانستان اینکه چگونه بورزوایی لیبرال دست از لیبرال شدن بر میدارد و مورد تقدیم آقایان دهارکیست - لینیست، قرار می‌گیرد، بچای خود بماند. فعلاً سخن بر سر چیز دیگری است که حضرات، «هر چیزی» پرولتاریا نامیده‌اند. آیا هر چیزی پرولتاریا به این معناست که که بورزوایی لیبرال همی طبقه کارگر را بپذیرد؟ و آیا راه تأمین هر چیزی اینست که به بورزوایی اولتیماً تم بپذیرد که، «یار همی طرز تأمین هر چیزی» از طبله کدام عطاء بیرون آمده است؛ در کجا مارکیسم - لینیسم این مسخرگی‌ها را میتوان یافت ظاهر آقایان «مارکیست-لینیست» بچای هارکیسم، از دانستان موش و گربه عبید زاکانی فیض گرفته‌اند؛ آنجا که شاموشان به گرمه اولتیماً تم میدهد که، «یا یا پایتخت در خدمت یا که آماده باش جنگکنان»، <sup>۲</sup>

در مورد امید شاموشان، که گرمه در خدمت آید و «نقش‌هایی» ایشان را بپذیرد، خود دانستان عبید کویاست. و قاعده‌تا هر پرولتاری هم که بخواهد بورزوایی دست از شکارش برداد و به خدمت در آید، همان نتیجه را خواهد گرفت. ولی اگر دهقانان و خرده بورزوایی اولتیماً تم شمارا نبینند فنده چه عکس‌العملی نشان خواهید داد؛ سیاه مشق‌های ماقویستی به این پرش پاسخ مستقیمی نمیدهدند. فقط توصیه می‌کنند که باید به هفقاتن بارها و بارها توضیح داد که اگر با کارگران اتحاد کند، به همه مدهفهای خود خواهند رسید». <sup>۳</sup>

«باید با خرده بورزوایی شهر نیز مانند دهقانان رفتار کرد». <sup>۴</sup>  
 ملاحظه می‌کنید که سخن از شرکت در مبارزه مشترک، قبل از اینکه دهقانان رهبری کارگران را پذیرفته باشند و حمایت از چنین دهقانی و نبیرد انقلابی طبقات ضد امیریانیستی نیست. معن از توضیح است. حال آمدیم دهقانان و خرده بورزوایها این توضیح را نبینند وند، و یا تا وقتی که نبینند وند، چه باید کرد؟ پاسخی که ماقویست‌هادر عمل و نمونه انقلاب ایران به این پرش میدهدند، اینست که باید با بورزوایی لیبرال علیه آنها متحد شد! آنهمه جنجال بر سر هر چیزی پرولتاریا. بدتر از کوهی که سالها باردار بود، موش می‌زاید. به نوشته‌های خود ماقویست‌های اجمعه کیمی.

- «دیداره جمهوری دمکراتیک خلق»، ص ۲۲ (تکیه‌از‌ماست)

- همان جزو، ص ۲۰

پس چه باید کرد؟ آقایان «مارکسیست-لنینیست» پاسخی نمیدهند و وظیفه خود را فقط با همین جمله، یعنی با اعلام شکست انقلاب، یا ایان یافته میدانند، ولی تمام کوشش خود را در طول نوشتۀ بکار برده‌اند تا خشم خواننده را بطور عمدۀ علیه خرده بورژوازی برانگیزنند.

گروهک دیگر مأتوئیست که کمی دیرتر (اردیبهشت‌ماه) اظهار نظر کرد، موضع صریحت‌تری دارد. این گروهک با نام «رنگ‌دان» پرکن «رنگ‌دان...» پا در جای‌های لینین گذاشته و «درسه‌های قیام» راجع‌بندی کرده است. از جمله در مورد رهبری میگوید:

«بدعملت رهبری خرده بورژوازی و در چنگ کردن قدرت متوسط بورژوازی ملی، انقلاب اجتماعی در نیمه راه خود متوقف خواهد ماند.»<sup>۱</sup>

فرجام قیام بین ایشان «مشتمل عکسی است» بردهان همه کسانی که انقلاب را بدون رهبری طبقه کارگر ممکن نمیدانند، و نتیجه میگیرد: «نمیتوان در طول مبارزه بدنیال خرده بورژوازی افتاد و به هنگام مشاهده نایک‌کری ذاتی خرده بورژوازی فریاد دد، مبارزه ضد امپریالیست را به پایان رسانید. باید به مبارزه ادامه داد...»<sup>۲</sup>

پس چه باید کرد؟ بنظر آقایان «مارکسیست - لنینیست‌رنگ‌دان» باید در چریان مبارزه توده‌ها را به انجام مبارزات سیاسی ترغیب نمود، باید حزب و سازمانهای توده‌ای را توسعه بخشید و سپس (۱) در زمان معینی، به محض آنکه شرایط اجازه دادند، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و بريا کردن مبارزه سلحانه نمود.»<sup>۳</sup>

از نوشته‌های گروهک‌های مأتوئیستی یاس و ترس از انقلابیکه انجام گرفته، نگرانی از ادامه و گسترش آن موچ میزند. آنها از واقعیت فرار میکنند. مردم را از آینده انقلاب میترسانند. لبّه تیز حمله آنها متوجه جناح قاطع انقلابی است، که خودشان «رهبری خرده بورژوازی» نامیده‌اند. از نوشته‌های مأتوئیستی چنین برمی‌اید که پرولتاریا در عرصه نبرد برای پیشبرد انقلاب و تأمین هژمونی طبقه کارگر با بورژوازی لیبرال، یعنی با جناح سازشکار بورژوازی ملی رقیب نیست، بلکه رقیب اصلی پرولتاریا گویا خرده بورژوازی است.

این برخورد مأتوئیست‌ها نقطه مقابله آموخته مارکسیسم - لنینیسم است. بنیان‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم و قیمی از سر کردگی پرولتاریا سخن میگویند، آنرا در نقطه مقابل سر کردگی بورژوازی میکنند و نه در برای رهبری خرده بورژوازی. در سرتاسر اثر درخشنان لینین، «دوناتکنیک سوسیال دمکراتی...»

۱- جزوۀ «چرا...» (ملاحظه میفرماید اخره بورژوازی قیام را رهبری کرده و بورژوازی ملی (که اصلا وجود نداشت) به قدرت رسیده و ... واقعاً که جقدر این «مارکسیست - لنینیست»‌های ما با سوادند

- همانجا

۲- همان اثر، ص ۳۰

گفته‌م که گروهک‌های مأتوئیستی به این پرسش که اگر دهقانان و خرده بورژوازی شهری رهبری طبقه کارگر را نپذیرفتند - تا وقتی نپذیرفتند - چه باید کرد، پاسخ روشنی نمیدهند و در عمل سیاست اتحاد با بورژوازی لیبرال را علیه وحدت کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی دنبال مهکنند.

گروهک «اتحاد برای مبارزه» میذیرید که در کشورما پس از انقلاب قدرت دوگانه بوجود آمده، «کمیته امام» و دولت بازرگان، بکفته این گروهک، «دولت رسمی بازرگان ... دولت قانون اساسی طلبان ... دولت سلطنت طلبان دولت پیوند بورژوازی لیبرال با قشنهای کمتر شناخته شده و کمتر منفور بورژوازی وابسته...» است.<sup>۴</sup>

اما کمیته امام،

قدرت حاکمیت سیاسی «کمیته امام، قدرت و حاکمیتی انقلابی و توده‌ای بود ...»

دولت خرده بورژوازی بود، دولت خلقی... بود.<sup>۵</sup>

منطقاً باید مدعیان رهبری طبقه کارگر در گزینش یکی از این دو قریدند. پرولتاریا منطقاً از «حاکمیت توده‌ها» ولاقل از دولت خرده بورژوازی حمایت میکند. اما نویسنده گان «مبارزات...» درست در سبز تکاه دچار تردید میشوند و به این نتیجه میرسند که اصولاً این حاکمیت دولت آزمیان رفته، دولت خرده بورژوازی تسلیم شده و خود را در خدمت بورژوازی گذاشته است. حاکمیتی که در توده‌ها نفوذ دارد، حاکمیتی «ماگسترده ترین پایه‌های خویش اراده خشمکننده توده‌های مردم را منعکس می‌ساخت»، از آنجاکه «اقشار متوسط و متوسط پائین خرده بورژوازی از سیطره نیرومندی برخوردار بودند»، از مبارزه علیه امپریالیسم به مبارزه علیه طبقه کارگر برگشته است.<sup>۶</sup>

این دولت خلقی که ارگان حاکمیت خلق بود... بدليل حاکمیت خرده بورژوازی برآن... نفوذ وسیع محافظه کاران برآن ممکن شد. نفوذی که سمت حرکت آنرا از مبارزه علیه ارجاع و امپریالیسم به مبارزه علیه طبقه کارگر و کمونیست‌ها منحرف کرده و میکند.<sup>۷</sup>

حاکمیت دولگانه دیگر عملاً بس آمده و یا آخرین نفسهای خود را میکشد. بورژوازی پیروز شده است.

«تاریخ فردای پیروزی قیام مسلحانه خلق می‌رود تا شکست خلق و پیروزی بورژوازی را بر سینه تاریخ ثبت کند.»<sup>۸</sup>

۱- جزوۀ «مبارزات...»، من ۳۰-۳۱

۲- همان جزوۀ، صفحات ۲۸ تا ۳۲

۳- همان جزوۀ ص ۲۹ و ۳۰

۴- همان جزوۀ صفحه ۳۶

## گفت و گو با چریک‌های فدالی خلق

## گفت و گو با چریک‌های فدالی خلق

نیود. امروز هم اگر در مقامات جهانی-تاریخی درنظر بگیریم، خرده بورژوازی قدرت رهبری ندارد، جراحت فرماسیون اقتصادی-اجتماعی ویژه خرده بورژوازی موجود نیست و در مقیام تاریخی-جهانی، یا فرماسیون سرمایه‌داری است یا سوسیالیستی.

آنچه که رهبری خرده بورژوازی مینامند، حالت گذار بیناپیشی است که در دوران ما، در دورانی که هژمونی جهانی پرولتاریا وجود دارد، پیدید می‌آید. جنبشی که در این حالت بیناپیشی است، اگر در جهت ضدامپریالیستی تعویت شود، میتواند به هدفهای قاطمتری دست یابد و اگرنه، پیروزی نهائی با سرمایه‌داری وابسته خواهد بود.

نکرانی شدید مخالف مأثوریستی از آنچه که رهبری خرده بورژوازی مینامند، از همین جاست. این مخالف که در مقیام جهانی هوادار هژمونی امپریالیسم‌اند و اردوگاه سوسیالیسم را دشن اصلی معرفی می‌کنند، در مقیام محدود هر کشور نیز با قاطعیت انقلابی، که بین‌باز امیزیلیسم است، مخالفت می‌ورزند و به تأمین هژمونی بورژوازی کمک می‌کنند.

محک هر ادعائی عمل است. بینیم گروهک‌های مأثوریستی از کدام جریان سیاسی حمایت می‌کنند.

یکی از نویسندها «پیغام امروز» نظری را مطرح کرد، که در این نظر همه مخالف مأثوریستی است. او مینویسد که در سرمایه‌داری ایران دو گوایش وجود دارد. یک گوایش که عبارت از گرایش بورژوا لیبرالی است،

«... عده‌ای از حقوق‌دانان، وکلا، شخصیت‌های لیبرآل، نویسنده‌گان و روزنامه نگاران... بسوی این گرایش متعایله‌اند... این اقتدار... در تضاد مستقیم اقتصادی با رژیم شاه نبوده‌اند... در رابطه با رشد سرمایه‌داری وابسته بوجود آمده‌اند... وابستگی همه جانبه به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را می‌بینند و آگاهانه از این وابستگی دفاع می‌کنند. ولی از آنجا که اکنون در جامعه یک جنبش توده‌ای با پتانسیل ضد امپریالیستی بسیار قدرتمند وجود دارد و نیز به این دلیل که اعمال فشار مستقیم امپریالیسم فعلایاً خود را در ایران از دست داده، بورژواهای لیبرآل خواستار آئند که از امپریالیسم امتیازاتی بگیرند... و از رشد رادیکالیسم جلوگیری کنند».

بگفته نویسنده، این گرایش مسلط و صاحب قدرت نیست. قدرت واقعی، بقول او، درست یک جریان «خرده بورژوا - فاشیستی» است. با آنکه نویسنده خود معتقد است که «فاشیست ناهمیدن این جریان از نظر علمی شاید درست نباشد»، ولی (۱) در هر حال (۱) فاشیست است، با معنای قازه‌ای که نویسنده برای مقوله آن بعده صحبت می‌کنیم

نایکاه طبقاتی این گرایش، بگفته نویسنده، اقتاری از خرده بورژوازی سنتی است. سرمایه‌داران کوچک و متوسط و کسبه و پیشه وران که ... با هجوم

درست این اندیشه اصلی دنبال می‌شود که، اگر پرولتاریا نتواند دهاقان و خرده بورژوازی شهر را با خود متحد سازد، بورژوازی لیبرآل بر نده خواهد شد و انقلاب را بمسازش خواهد کشانید.

دیگر اینکه برای یا به گزاران مارکسیسم - لینینیسم، هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی، از جمله خرده بورژوازی، جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که میتوان از هژمونی سخن گفت. اگر پرولتاریا، در زمانی که هنوز نیروی امپریالیسم و بورژوازی وابسته و سازشکار قوی است و مسئله قدرت دوگانه حل نشده، سمت اصلی حمله خود را متوجه خرده بورژوازی کند، یعنی متحدهین طبیعی خود را بکوبد، بسود چه نیروهایی عمل کرده است؟ اگر پرولتاریا نفواده از جنبش توده‌ای، از همان حاکمیتی که «با گستردگی ترین پایه‌های خویش، اراده خشکینانه توده‌ای مردم را منعکس می‌سازد...» حمایت کند، در واقعیت زندگی در کدام سنگر قرار خواهد گرفت؟ چنین ایست که در سنگر امپریالیسم و بورژوازی لیبرآل و سازشکار؛ اگر پرولتاریا نفواده از این جنبش پشتیبانی کند و نفواده بااین جناح قاطع، که توده‌ایست، متحد شود، چه راهی برای تأمین سرکردگی آن وجود دارد؟ مگر می‌توان در کنار گودایستاد و منتظر ماند که برای «رهبری انقلاب» دعوت‌نامه صادر شود؟

در بحث از هژمونی پرولتاریا، باید بدیک نکته بسیار اساسی اشاره کنیم و آن اینکه، دوران تاریخی که مَا در آن زندگی می‌کنیم با دوران انقلابهای بورژوا دمکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست (انقلاب اول روس) تقاضت ماهوی دارد. ما در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، زندگی می‌کنیم. مشخص اصلی زمان ماتقییر سریع تابع نیروها بسود سوسیالیسم است. در این دوران در این زمان، هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه، نفواده از هژمونی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری جدا باشد. در زمان ما سمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کنند. و این بدان معناست که در مقیام جهانی، هژمونی پرولتاریا تأمین شده است و هر چه این حرکت مطمئن‌تر و سریعتر باشد، هژمونی جهانی پرولتاریا استوارتر است. در این زمان، پرولتاریای جهانی و فرزند برومند آن اتحاد شوری و اردوگاه سوسیالیستی، در مجموع خویش، این اندیشه‌اصلی مارکسیستی-لینینیستی را در این اتحاد شوری و اردوگاه عمل خود فرادراده‌اند که، پرولتاریا باید از هر جنبش انقلابی حمایت کند. اتحاد شوری و سایر کشورهای سوسیالیستی از هر جنبش انقلابی در جهان حمایت می‌کنند و می‌کوشند که جنبش‌های انقلابی را بسوی قاطعیت هرجه بیشتر سوق دهند و راه گذار کشورهای ضد امپریالیستی را بسوی سوسیالیسم هموارسازند.

در این دوران توین و در این تناسب قوا است که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای این، مقوله‌ای نظیر «رهبری خرده بورژوازی» پیدید می‌آید. و گرنه خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (سرمایه‌داری) اصولاً قادر به رهبری

## گفت و گو با چریک‌های فدالی خلق

امپریالیسم و تسلط الیکارشی پهلوی تحت فشار قرار گرفتند. «امروز این قشر در رأس یک جنبش نیرومند توده‌ای قرار گرفته، به امپریالیسم دندان نشان میدهد و خشم و غضب و احساس طبقاتی زخم خورده‌اش را درین ابر سرمایه داری بزرگ جهانی به نمایش مهکم کرد... باید توجه داشت که یک رژیم خرد بورژوا میتواند در شرایط مشخصی با امپریالیسم تضاد های شدیدی داشته باشد و مثلاً تا جایی پیش برود که هر نوع رابطه مستقیم سیاسی را با امپریالیسم قطع کند، ولی این امر الزاماً به معنای مترقبی بودن رژیم نیست».

چرا؟ زیرا مترقبی نامیدن این جنبش‌های ضد امپریالیستی، از طرف «بورکرامی حاکم بر شورودی و احزاب وابسته به آن مطرح میشود (جهه گاه بزرگی) و صرفاً یوششی است برای آنکه هیئت حاکمه شوروی بتواند از اختلاف بین هر رژیمی - ولو ارتجاعی - با امپریالیسم بسود خود استفاده کند.» نتیجه‌ای که نویسنده میگیرد اینست که:

**«دوری ترین وظیفه انقلابیون (۱) مبارزه با سلطه گرایش فاشیستی و تلاش برای شکستن هژمونی آن بر توده‌هاست... بعبارت دیگر، زمانیکه خطر فاشیسم جامعه را آهندید میکند، نیروهای مترقبی میتوانند و باید از گرایش های لیبرال در کمب سرمایه داری بسود خود بهره برداری کنند و لبه تیز حمله خود را متوجه راست ترین و خطر تاکتیک‌های گرایش (یعنی فاشیسم) سازند.»**

با اینکه نویسنده مانوئیست، طبق معمول مانوئیسم، برای اکثریت کلمات معنای تازه‌ای اختراع کرده و خود را بورژوازی ضد امپریالیست قاطع را «فاشیست»، ضد انقلابیون خرابکار را «انقلابیون»، سوسیالیسم را «بورکرامی حاکم بر شورودی» و غیره وغیره مینامند، اما موضع واقعی او روشن است و آن اینکه، مانوئیست‌ها باید با «کمب سرمایه داری» و درست با آن کسانیکه خواستار حفظ وابستگی ایران به امپریالیسم اند، متحد شوند، رهبری آنان را بپذیرند و لبه تیز حمله خود را متوجه کسانی کنند که «در رأس جنبش نیرومند توده‌ای به امپریالیسم دندان نشان میدهند و خشم و غضب و احساس طبقاتی زخم خورده خود را درین ابر سرمایه داری بزرگ به نمایش میکنند»، و چه کار بدی میکنند! آخر هژمونی پر و لتا رایائی گفته‌اند ا انقلابی گفته‌اندا مارکسیست - لینینیستی گفته‌اندا آدم با تربیت که نباید به امپریالیسم دندان نشان بدهد! اگر دندان نشان میدهی، به توده مردم ضد امپریالیست و بهاردوگان سوسیالیسم نشان بده، با «کمب» سرمایه داران جهانی جه کار داری؛!

## درباره خطر فاشیسم

ضریتی که انقلاب ایران به امپریالیسم و قبل از همه به امپریالیسم امریکا وارد آورده، بسیار سنگین است. آنان بداین آسانی‌ها حاضر به پذیرش این واقعیت

نیستند که ایران را ازدست داده‌اند. تلاش آنان برای بازگرداندن آبرفتنه به جوی، شبانه‌روزی است. دشواری که انقلاب ایران پس از نخستین پیروزی با آن روبرو شده، وجود حکومت دوگانه و کشاکش جناحهای مختلف، محافل امپریالیستی را امیدوار و تشویق میکند.

روشن است که این دخالت در لحظه کوتولی نمیتواند علی و رسمی باشد، لذا امپریالیست‌ها توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی پشت پرده را ترجیح میدهند و به کار ایده‌ای، خرابکاری، ایجاد زمینه فکری و ضدانقلابی مشغولند. آنان درباره فردای انقلاب تخم یافتن در میان مردم میافشانند و به پخش این شایعه مشغولند که، «خود امریکا جا خالی کرد»، «قدرت اصلی هنوز در دست خود امریکائی هاست»، «تسليیم ارتش، نقشه بود»، ... عمال مساواه و مسیا از یکسو میکوشند در کمیته‌های انقلابی و مسایر سازمان های نظیر آن رسوخ کرده آنها را تعییف و بدنام کنند، ازسوی دیگر هوار بر میدارند که این کمیته‌ها بدرد نمیخورند و کار آنها دخالت درامور دولت است، آنان از یکسو در کار تأمین حقوق خلثی‌ای ایران اخلاق ریکنند و ازسوی دیگر بنام تأمین حقوق خلثی، محافل ناآگاه را به اقدامات افراطی تشویق مینمایند.

میمترین بهانه و سریوش اقدامات ضدانقلابی امپریالیست‌ها در لحظه کوتولی، «دفاع از حقوق بشر» است که بطور مشخص بصورت دفاع از آزادیهای بورژوازی دربرابر خطر «فاشیسم»، که گویاد صدای نعلین آن بگوش میرسد، تجلی میکند. بدون تردید بسیارند کسانیکه عامل دیکتاتوری شام میترسند، ولذا وقتی مامیکوئیم یک دیکتاتوری دیگر - بجای دیکتاتوری شام - میترسند، و آنرا از خطر که میمترین بهانه امپریالیسم برای خرابکاری در انقلاب ایران در لحظه کوتولی، دفاع از «حقوق بشر» و دموکراسی بورژوازی است، بیچوجه این ادعای میان‌تری رامطروح نمیکنیم که، دفاع از آزادی و دموکراسی بسود امپریالیسم است، بلکه روی این واقعیت انگشت میگذاریم که، آن جریان سیاسی هدایت شده‌ای که در کشورما، پس از انقلاب بهمن، زیر نام مقابله با «فاشیسم»، «دیکتاتوری نعلین»، «دفاع از حقوق بشر» و «آزادی مطبوعات» وغیره برای افتاده روز بروز شکل میگیرد، برای دفاع واقعی از حقوق بشر و مقابله با فاشیسم نیست، بلکه برای تعییف انقلاب ایران است، که خطر فاشیسم درست در بطن آن خواهدیه است.

مسئله رازنده‌یک برسی کنیم: چنانکه میدانیم امپریالیسم امریکا، از مدتها پیش، بخشی از سیاست خارجی و فعالیت ایدئولوژیک خرابکارانه خود را بر دفاع از «حقوق بشر» استوار کرده است. واین امر تصادفی نیست. سیاست پردازان انحصارات امپریالیستی در تدوین این سیاست دونکته‌را در نظر داشته‌اند: یکی اینکه انقلاب‌های عمیق ضد امپریالیستی در زمان ما، مضمون ضد سرمایه‌داری و یالاقل ضد سرمایه‌داری بزرگ‌بیدامیکند و چنین انقلابی نمیتواند در اشکال و قالب‌های ازیش‌ساخته و بطریق اولی در قالب های دمکراتی بورژوازی اسیر بماند. یک تضمیم و اتفاق‌انقلابی، و واقع‌داد امپریالیستی،

اروپا بیرونند و خودی باشد. واژینجا بود که سرمایه‌داری جهانی از گسترش دموکراسی بورژوازی در اسپانیا، ضمن حفظ و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری در آن، حمایت کرد.

جنیش انقلابی ایران قبل از هرچیز ضد امپریالیستی است و این خصلت با پیشرفت انقلاب، خواه و ناخواه تشید خواهد شد. ایران پس از شاه (برخلاف اسپایانی‌ای پس از فرانکو) باید پیمانهای اسارت‌بار امپریالیستی را لغو کند، از بلوک نظامی امپریالیستی بپرون رود، از سرمایه جهانی دورتر شود. ایران پس از شاه رانمیتوان در اشکال دموکراتی بورژوازی اسیر دست امپریالیست‌ها کرد. در کشورهای مانند ایران، حکومت وابسته به امپریالیسم فقط میتواند بصورت حکومت دیکتاتوری بر سر کار بیاند و لاغیر، بهمین دلیل است که حکومت‌های این‌گونه کشورها، هرچه وابسته‌ترند، فاشیستی‌ترند. ریشه فاشیسم این کشورها در متوجه امپریالیستی است. خطر فاشیسم نیاز‌همناجا بر می‌خizد.

امیری یعنی است. سر دستیم می‌رسد بـ بر یـ زیرـ اـ

بر عـکـنـ، رـزـیـمـ ضـدـ اـمـپـرـیـالـیـتـیـ، رـزـیـعـیـ کـهـ بـهـ حـمـایـتـ تـوـدهـ هـاـ بـرـایـ مقـابـلـهـ

بـاـمـیرـیـالـیـسـمـ نـیـازـمـدـ اـسـتـ، نـمـیـتوـانـدـ فـاشـیـسـتـیـ باـشـدـ. دـوـکـرـاسـیـ وـاقـعـیـ درـکـشـورـیـ

مـثـلـ اـیـرانـ الزـاماـ بـایـدـ خـصـلـتـ ضـدـ اـمـپـرـیـالـیـتـیـ وـضـدـ سـرـمـایـهـهـایـ بـزرـگـ دـاشـتـهـ

باـشـدـ. واـکـرـ حـکـومـتـیـ صـرـفـنـظرـ اـزـشـکـلـ آـنـ. چـنـینـ خـصـلـتـیـ دـاشـتـ، نـمـیـتوـانـدـ

فـاشـیـسـتـیـ باـشـدـ.

بنابراین، خط فاصل نیروهای هوادار فاشیسم و دشمن فاشیسم، سرانجام همان خط فاصل نیروهای هوادار امپریالیسم و دشمن امیریالیسم است. مخالف وابسته به بورژوازی لیبرال ایران این واقعیت را انکار میکنند. آنها در عین حال که مخالف لفوق اراده دوجانبه ایران و امریکا همه قراردادهای اسارت بار امیریالیستی اند و از سرمايه های بزرگ دفاع میکنند، خود را مدافعان «دموکراسی» معرفی میکنند و از «آزادی» دم میزنند. اما اگر کی در همین ادعای آزادی خودی آنان دقت کنیم متوجه خواهیم شد که از هم اکنون نظرهای استبداد در آن پیشان است. همین مدافعين «دموکراسی»، بطور دائم از تقویت ارتش و شهربانی و وزارت اموری سخن میگویند، برای حفظ بقایای سواوک و اعلام عفو عمومی جنایتکاران و عاملین رژیم سابق اصرار میورزند، قولانین سابق را -لاقل درباره حزب توده ایران- تاوقتی لغو نشده اند (!) معتبر میدانند، و یامانند آقای سنجابی، «قانون» تازه ای اختراع میکنند که بموجب آن، حزب توده ایران جون «وابسته» است، غیر قانونی است! تردیدی نیست که امثال آقای سنجابی، نه فقط معنای وابستگی را- بنایه تجربه شغلی خود- بدرستی میدانند، بلکه علاوه بر آن- باز هم بنایه تجربه شغلی خود- میدانند که حزب توده ایران را با اشاره انکشت کوچک نیتوان غیر قانونی کرد. هر کس که غیر قانونی دانستن حزب توده ایران را برسش را مدد، قطعا به مرأ آن فکر ایجاد مستگاه جنایتکار سواوک شاهراه این برشود راه داده و قطعا به این تشنجه رسیده است که، برای بارزه با حزب توده ایران، مستگاه تروری بزرگتر

ممكن است (ومحتمل تر است) که از نظر شکل بانهادهای دموکراسی بورژوازی تطبیق نکند ولذا میتوان مضمون ضد امپریالیستی و مردمی اینگونه تصمیمات را، از طریق دفاع از دموکراسی بورژوازی، مورد حمله قرار داد، و دیگر اینکه، برخی ظواهر دموکراسی بورژوازی در ذهن محافظ عینی از روشنفکران و قشر متوجه شهری بغلط بعنوان تنها شکل دموکراسی جاگرفته، ولذا از طریق دفاع از این ظواهر، میتوان قشر قابل ملاحظه‌ای را بحر کت در آوردو درزیر سایه‌آن پنهان شد.

با این حساب است که امپریالیسم امریکا شمشیر باصطلاح دفاع از حقوق بشر را تیز کرده و میکوشد هر اقدام انقلابی را به بناهه اینکه موافق موازین دموکراسی بورژوازی نیست و غنیمت‌آور باشد. تخطه کندوقشر قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران بورژوا و محافظ بالتبه وسیعی از قشرهای متوجه شهری را بدنیال خود بکشاند. سخن برسر مدل حکومتی است که باید جانشین رژیم سرنگون شده باشد. بورژوازی لیبرال ایران، که مورد حمایت سرمایه‌داری بین‌المللی است و در حرف مدل اسپانیایی پس از فرانکو و یونان پس از سرهنگان رازاده میدهد، که در آن تمام مناسبات اقتصادی و اجتماعی سابق، همه مالکیت‌های بزرگ سرمایه و بیوند با سرمایه‌داری جهانی بجای خود میماند، ولی شکل حکومت از دیکتاتوری فردی شاه به دموکراسی بورژوازی (یعنی دیکتاتوری بورژواها) تغییر می‌باید. مدافعان این مدل را متعذّل که، مدار مقادی آن فاشیست است.

این سه ماده همچنان که می شوند این سیمین ماده است:

انکار نکنیم که حتی اسم فاشیسم مورجن هر ایرانی راست میکند. ۲۶ سال حکومت جنایتکارانه شاه مخلوع پس از کودتای ۲۸ مرداد، و بطور کلی بیش از پنجاه سال سلطنت مستبدۀ خاندان منفور پهلوی، مردم ایران را بحق نسبت به روش های فاشیستی حکومت حساس کرده، (واين بجای خود بسیار خوب است) وain حساسیت قابل بهره برداری است. ولی هر ایرانی ضد فاشیست، هر کسی که از بازگشت گذشته بپرسکلی از اشکال نگران است، باید بادقت مراقب باشد که خطر فاشیسم از کجاست؟ نکند درست درمدل «دموکراسی» نهفته باشد؟ بنظر ما، مدل اسپانیا او لا آن چیزی نیست که مردم مایخواستند و میخواهند. انقلاب ایران شیوه مرک فرانکو نیست. در این انقلاب تغییر مناسبات اجتماعی- اقتصادی مطرح بودو مطرح است. ثانیا مدل اسپانیا، در کشورها، فقط وعده است، زینه جنی. است بایز گ داندن دزه استدادی.

دموکراسی بورژوائی به این دلیل در اسپانیا با موفقیت پیاده شد که جنبش ضد فرانکو، خصلت ضد امپریالیستی و ضد سایه داری نداشت. بر عکس بخش بزرگی از سایه داری انحصاری بین الملک و سرمهای داری بزرگ اسپانیا، با فرانکو زدایی موافقت داشت. اسپانیای زمان فرانکو، بعنوان یک کشور فاشیستی، که بارزیم هیتلری همکاری نزدیک داشته، با اروپایی پس از جنک به آسانی جوش نمی خورد. مردم اروپای غربی نمیتوانستند گسترش مناسبات با فرانکو راهضم کنند. شرکت رسمی اسپانیای فرانکو در «ناتو»، بازار مشترک و نظیر آن، دشواریهای فراوان داشت. اما اسپانیای «دموکرات» متواتست به آسانی، به خانواده سرمایه داری بزرگ

نیروهای وابسته به خرده بورژوازی رادیکال بوده است، خیال کرده‌اند که بازیریا نهادن عرف موجود وضوابط منطقی درروابط بین جناحهای مختلف جنبش خلق، میتوان سهم پرولتاریا را در جنبش خلق افزایش داد و زینه‌برای رشد شتابان جنبش کمونیستی فراهم ساخت. آنها بازیین بردن فمینه‌های تفاهی که بعداز سالها بدینی و نفرت در درون جنبش خلق، درحال شکل گیری بود، هم بدترین و پیچیده‌ترین مشکلات را برای رشد جریانهای مارکسیستی ایجاد کرده‌اند و به گسترش دامنه عمل و نفوذ جناحهای ضد مارکسیست آن کمک کرده‌اند.

نویسنده جزو، با آنکه متساقنه درباره خصلت فعلی انقلاب، بعد کافی نیاندیشیده، درباره اصل مطلب، که وحدت نیروهایست، نظر درستی ابراز میکندو میگوید :

«باتوجه به ویژگیهای خاص جامعه ما و ترکیب نیروهای شرکت کننده در جنبش دموکراتیک علاوه بر زحمتکشان روتا، شرکت خرده بورژوازی و دیگر زحمتکشان شپر و وحدت این نیروها باطبقه کارگر دارای اهمیت استراتژیک است.» نویسنده نگران آنست که مبادا اشتباه دوران مصدق تکرار شود و درخی عناصر پراکنده مارکسیست، «از فشار نیروهای خرده بورژوازی» به تئک آیند و به بیماری کودکی دچار شوند و «در برابر روپری فعلی بخش غیر کارگری جنبش خلق» به همان اشتباها دچار شوند که حزب توپه ایران نسبت به مصدق دچار شد. نویسنده نگران است که گروههای معینی اهمیت استراتژیک وحدت طبقه کارگر با نیروهای غیر کارگری را درک نکنند و نقشان صرفا این باشد که «با کار گردگی خویش جنبش طبقه کارگر را بهانزوا و حتی به مقابله خصممه باسایر بخشای خلق بکشانند.»

نویسنده جزو بدرستی تاکید میکند که :

«باید با تاکید بحق بر منافع طبقاتی، با تاکید بر واقعیات اجتماعی برخطو مرزهای میان طبقات صحه گذاشت. باید بر وحدت منافع همه طبقات خلق، که در نایودی سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نهفته است، راههای همکاری و اتحاد همه طبقات خلق را هموار و هموارتر کرد.»

در این جزو، موضوع «هرمونی طبقه کارگر» نیاززاویه درستی مطرح شده و نویسنده پوششی نشان داده است که هرمونی طبقه کارگر را «باشعار» نمیتوان حل کرد. کسانیکه به اتحاد طبقه کارگر باسایر نیروها توجه نمیکنند، چگونه میتوانند از هرمونی طبقه کارگر سخن بگویند؟ کسانیکه «جنبش توده‌ای کنونی را به دلیل عدم تائید هرمونی ایشان برآن «تفصیل میکنند، خطای سنگین و مسلک مر تکب مشوند. کسانیکه «هویت مستقل طبقه کارگر را در ازدواج این طبقه میدانند» ابورقونیستند. (تکیه همه‌جا از ماست)

متساقنه این اندیشه‌های درست، درساخیر انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران گسترش نیافر و به راهنمای عمل بدل نشده است. در فعالیت‌های روزمره سازمان، اقدامات نامنجیده کم نیست و دوستان چریک ما نظریات خد

از سواوک لازم است، که تازه آنهم عاجز خواهد ماند. گروهک های مأوثیستی، که در دست بورژوازی لیبرالاند و کوچه‌ها را پیشیم آبوجارو میکنند، برای توجیه مواضع بورژوازی لیبرال و تضییف اردوی ضد امپریالیستی، «تئوری‌های عجیب و غریب «مارکسیستی - لینینیستی» میسازند. بنای ادعای آنها خطر فاشیسم از جانب خرده بورژوازی ضد امپریالیستی است و این گروهک ها برای دایبات، این ادعای خود که خطر فاشیسم از سوی خرده بورژوازی وابسته به آن. این گروهک ها برای پیکنند که خرده بورژوازی تکیه‌گاه فاشیسم است. اما باکمی دقت میتوان دریافت که این «استدلال» فقط شیادی است. درست است که خرده بورژوازی میتواند تکیه گاه فاشیسم قرار گیرد، اما درست نیست که فاشیسم حکومت خرده بورژوازی ضد امپریالیستی است. بر عکس، فاشیسم حکومت تجاوز کارترین جناح انحصارات امپریالیستی است. خرده بورژوازی وقتی تکیه گاه فاشیسم میشود که طبقه کارگر نبرد برای جلب خرده بورژوازی را بازد و این قشر زیرنفوذ بزرگترین انحصارات امپریالیستی قرار گیرد. لذا حزب طبقه کارگر موظف است که سیاست درستی در مقابل این قشر پیش گیرد. در کشور ما که دشمن اصلی امپریالیسم است، اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی امکان واقعی است.

گروهک های مأوثیستی، که ما را از فاشیسم میترسانند، درجهت تقویت مواضع سرمایه داری انحصاری، اخلال در اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و پیوستن هرچه بیشتر قشرهای خرده بورژوا به سرمایه داری بزرگ تلاش میکنند، و این راه است که به فاشیسم میرودواین همان راهی است که همه گروهک های مأوثیستی در تمام کشورهای دنیا از آن راه رفته‌اند.

### نظری به مواضع چریکهای فدائی خلق ایران

چنانکه یاد کردیم، چریکهای فدائی خلق ایران متساقنه مواضع بیکری اعلام نکرده‌اند. سیاست و مشی آنها پرازنوسان و دوزانه خوری است. با اینحال در میان چریکهای فدائی خلق بسیارند کسانیکه درست میاندیشند و در فکر چاره‌اند. دوشهه‌های از نوع «بازهم درباره وظایف اساسی ما»، «چند مقاله درباره مسائل کنونی چشم» از «علی کشتکر»، نمونه‌هایی است از کوشش برای طرح درست مسائل. در جزو «بازهم درباره وظایف اساسی ما» اندیشه‌های درست زیرین درباره انقلاب ایران مطرح شده است :

«هیچ عاقلی نمیتواند تصور کند که تشدید دشمنی‌های درون جنبش خلق عین دوستی باطبقه کارگر است. درست بر عکس، ارزشد تفاهم میان چریکهای وابسته به اتفاق و طبقات مختلف خلق، پرولتاریا بیش از همسود خواهد گشت. عناصری که مضمون حرکاتشان سناک‌اندازی و توطئه‌جینی در راه تشکل

مارکسیست و ضدليني معاقل ماشوئيستي را با آسانی بيشتری مي پذيرند و نسبت به محافل بورژواي و ليبرال محبت بيشتری احساس ميکنند تائب است به مارکسيسم - لينيسم و حزب طبقه کارگر ايران، حزب تude ايران.

### پایان سخن

دومستان عزيز! هنوز گفتنی بسيار است و شاید شنیدن بيشتر، ماره گفتگو را نمی پنديم. همچنانکه در آغاز گفتم، لحظه حاضر بنهایت حسام و برای انقلاب ايران و سازمانهای سياسی سرنوشت ساز است. و درست حساسیت اين لحظه و احسام مسئولیت دربرابر جنبش انقلابی و کارگری ايران مارا به توشن اين سطور واداشته است.

سازمان شعادر گذشته اشتباهات بزرگی مرتكب شده، ولی همواره خود را با اين فكر تسکين داده است که اين اشتباهات صادقانه بوده و بسياري از اعضاء و فعالين سازمان قهرمانانه شنيد شده اند. ما هرگز در اين صداقت تردید نکرده‌ایم، و هرگز وارد اين بحث هم نشده‌ایم که زيادي تعداد شهیدان، همواره و در هر شرایطی موجب افتخار نیست. آنجه که امروز تاکيد برا آنرا ضرور ميدانيم اینست که، برای بیرونی از صداقت لازماست، ولی کافي نیست. باید سياست درستی داشت. بایدنري وئي بزرگتر از دشمن تجهيز کرد و آنرا بخوبی رهبری نمود. بعلاوه معيار صداقت هم عمل است. نميتوان بطور مداوم نظریات نادرست را پذيرفت و نظریات درست را طرد کرد و انتظار داشت که مردم آنرا بحساب صداقت بگذارند. روزگاری در کشور ما خفغان شدیدی حکم رما بود. جوانان دسترسی به مارکسيسم لينيسم نداشتند. در کشورهای غربی نيز، در میان روشنگران خود بورژوا، عقاید ضد انقلابی امثال رژیدبره ها و ماقوها بجاي آخرین کلام انقلابي پذيرفته ميشد. سازمان شما بر روى اين نظریات بنشد و همه گفته که اشتباه صادقانه بود. أما امروز؛ وقتی امكان وسیع انتخاب وجود دارد، چه باید گفت؟ وقتی فاصله ستاد شما با دفتر «مردم» چند صد متري بيشتر نیست و شما بسادگي میتوانید درستی یافا درستی ادعائی را پرسید، تکرار اين دروغ گروههای ماشوئيستي درستاد شما، که گویا حزب تude ايران در ۱۵ خداداد ۴۲ خيني را محکوم کرده بود و امروز دنبالش ميدورد، چگونه قابل توجيه است؟ لجاج گود کانه؟ ترس از واقعیت؟ فایده اش چیست؟ در روزهای جوشان انقلاب، حوادث سریعتر از آن جریان می باید که واقعیت مدت طولانی پنهان بماند. دومستان عزيز! جنجال بر سر خود بورژوازی و به اصطلاح «آخوندیسم» و نظایر آن درست کسانی برآء اندخته اند که خواستار تقویت ارتجاعی این جوانان خوده بورژوازی و «آخوندیسم» اند. به سنگر مقابل ما، آنجاکه امروز در ظاهر از «دو كراسی» دم میزند، بنگرید! قشریترين روحاينون ضد کمونیست در آن سنگر

جاگرفته اند و آب به آسیاب آن میريزند. آيشما واقعاً اين صفحه بندی روشن را نمی بینيد؟ مایکوئیم در اين صفحه بندی روشن باید جای روشن داشت. يك پادر يك سنگر و يك پا در منگر دیگر، «استقلال» نیست. اگر به «خلق قهرمان فلسطین» درود بیکرا نمیفرماییم باکمال افتخار آمادگی کامل خود را برای شر کت در جبهه خبرد اعلام میداریم، دیگر نباید در جبهه داخلی در کنار کسانی باشیم که فقط خواستار «کمل معنی» به جنبش فلسطین اند. اگر صحیح در تظاهرات وسیع ضد سنای امریکا صادقانه شر کت خواهیم کرد، شب نباید از مجمعی دفاع کرده باشیم که شعار گردانند گان واقعی اش جلب نظر امریکاست.

هنوز گفتنی بسيار است و شاید شنیدن بيشتر ...